




Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

 <http://dx.doi.org/10.22067/pg.v6i1.80388>

پژوهشی

طراحی چارچوب مفهومی بنیان‌های سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی

یاشار ذکی (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول)

yzaki@ut.ac.ir

محمدباقر قالیباف (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

mghalibaf@ut.ac.ir

مرجان بدیعی ازندهای (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

mbadiee@ut.ac.ir

سید رحمت اله موسوی فر (دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

ahmad.r1356@gmail.com

سید محمد مقیمی (استاد مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

moghami@ut.ac.ir

چکیده

عوامل و کنشگران در سطوح مختلف جغرافیایی دست به سازماندهی سیاسی فضا می‌زنند. سازماندهی سیاسی فضا تنها اختصاص به سطح ملی ندارد، بلکه در هر سطح جغرافیایی با توجه به سطح قدرت و به میزانی که از ابزارهای مختلف متناسب با میزان حاکمیت و قدرت بهره‌مند است، می‌تواند اقدام به سازماندهی فضا نماید. دایره کنش نظام جهانی به عنوان کلان‌ترین مقیاس جغرافیایی، سطح جهان را در بر می‌گیرد. مسأله پژوهش این است که نظام جهانی چگونه و از طریق کدام مکانیزم‌ها و فرآیندها در سطح جهانی باعث سازماندهی سیاسی فضا می‌شود؟ روش تحقیق مقاله حاضر مبتنی بر روش کیفی و بر اصول داده‌بنیاد استوار است. نظام جهانی از طریق عناصر ساختاری و غیر ساختاری موجب سازماندهی سیاسی فضا می‌شود. قدرت، موتور محرکه نظام جهانی برای دستیابی به اهداف خود است. نظام جهانی از طریق افزایش و تقویت قدرت ساختاری نهادها و سازمان‌ها را به وجود می‌آورد. نهادها و سازمان‌ها قوانین و هنجارهای مورد نیاز خود در سطح جهان را تولید می‌کنند. تمام واحدهای سیاسی ملزم به رعایت قوانین و مقررات مطلوب نظام جهانی هستند و در صورت عدم تبعیت واحدهای سیاسی و کشورها از این قوانین با قدرت قهرآمیز قدرت‌های جهانی روبه‌رو می‌شوند. قدرت‌های جهانی تلاش می‌کنند تا با برنامه‌ریزی و نظم‌ساختاری و غیرساختاری فضاهای ارتباطی را کنترل و فضاهای گفتمانی را تولید نمایند. این قدرت‌ها از طریق گفتمان‌سازی، هویت خود را از کشورهای که به زعم آنها محل نظم جهانی هستند متمایز کرده و آنها را از طریق قدرت قهرآمیز و یا محروم‌نمودن از فضاها و فرایندهای ارتباطی تنبیه نمایند. قدرت‌های جهانی ضمن تولید گفتمان‌ها از کشورهای مخالف نظام جهانی گفتمان‌زدایی می‌کنند و با عنوان‌های از قبیل کشورهای محور شرارت سعی در بازنمایی این کشورها تحت عنوان ضد فضاهای ارتباطی و گفتمانی دارند. در آخر قدرت‌های جهانی به پشتوانه اقدامات زیربنایی خود از قبیل تاسیس نهادها و سازمان‌ها به تولید فعالیت‌های روبنایی خود از قبیل گفتمان‌ها و هویت‌ها می‌پردازند و بدین طریق فعالیت‌های خود را مشروع جلوه می‌دهند.

واژگان کلیدی: سازماندهی فضا، ساختار، نهادسازی، گفتمان‌سازی، قانون‌گذاری.

سازماندهی سیاسی فضا از جمله مفاهیمی است که حدود نیم قرن در جغرافیای سیاسی کاربرد دارد (Soja, 1971: Taylor, 1975: Gottman, 1982: Murphy, 2000 & Jones, 2004). آثار خارجی سازماندهی سیاسی فضا مقیاس‌های فراملی و فروملی سازماندهی را شامل می‌گردند. در ادبیات جغرافیدانان سیاسی ایرانی (Pourmousavi, 2009: Ahmadipour and Others, 2011: Ahmadipour & others, 2014: Mousavi Shahidi, 2015). نیز آثاری در باب سازماندهی سیاسی فضا وجود دارد. در تمامی آثار فوق رویکرد واحد و محتوای نظام‌مندی در باب سازماندهی سیاسی فضا در ادبیات جغرافیای سیاسی وجود ندارد. از نظر رویکردی ادبیات سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی ناظر به مسائل کلان مرتبط با سیاست و قدرت و در مقیاس ملی ناظر بر مسائل مرتبط با حکومت و کارکردهای آن می‌باشد. مفهوم سازماندهی سیاسی فضا از جمله مفاهیم چند متغیری است که درک آن مستلزم درک واژگان آن و ترکیب و تعامل آنها می‌باشد. یکی از مشکلات اساسی مباحث مرتبط با سازماندهی سیاسی فضا عدم توجه به روند زمانی-تاریخی فضا می‌باشد. درک مفهوم فضا فقط در روند زمانی آن فهمیده می‌شود. زیرا درک روند زمانی-تاریخی فضا قالبی را برای طراحی چارچوب مفهوم سازماندهی سیاسی فضا فراهم می‌نماید. بدون درک روند تاریخی مفهوم فضا هر تلاشی برای تبیین این مفهوم را به ورطه کارکردگرایی، رفتارگرایی و ساختارگرایی می‌کشاند و این موضوع ما را از درک نظریات پسا ساختار و انسان‌گرایانه باز می‌دارد. مفاهیم فضاهای ارتباطی و گفتمانی افق‌های جدیدی را برای درک مسایل جدید سازماندهی برای محققین فراهم می‌نماید.

سازماندهی یک جزء از فرایند مدیریت تلقی می‌شود. مدیریت عبارت از فرایند بکارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه‌ریزی، سازماندهی، بسیج منابع و هدایت و کنترل که برای دستیابی به اهداف سازمانی بر اساس نظام ارزشی مورد قبول صورت می‌گیرد (Rezaeian, 2007: 6). سازماندهی، فرایندی است که طی آن تقسیم کار میان افراد و گروه‌های کاری و هماهنگی میان آنان به منظور کسب اهداف مورد نظر صورت می‌گیرد (Harold, & Others, 1993: 357). با توجه به اینکه سطح تحلیل اثر حاضر نظام جهانی می‌باشد، قدرت‌های جهانی تلاش می‌کنند تا با هماهنگی و تقسیم کار بین یکدیگر برای دستیابی به اهداف خود تلاش نمایند. هر چند که این همکاری‌ها ممکن است در پرتو رقابت با هم نیز شکل بگیرد و همزمان رقابت و همکاری آنها توأمان با هم باشد. سیاست در گسترده‌ترین معنای خود، فعالیتی است که مردم از طریق آن قواعد کلی زندگی خود را تعیین، حفظ و اصلاح می‌کنند (Heywood, 2001: 9). یکی از ویژگی‌های ساحت سیاست، کنترل، مهار و مدیریت رفتار فردی و جمعی است. نظارت و مدیریت رفتار جمعی و واحدهای سیاسی مستلزم وجود قدرت می‌باشد. قدرت موتور محرکه تسلط و کنترل سرزمین در مقیاس‌های جغرافیایی می‌باشد. از این رو عناصر قدرت، سیاست و جغرافیا، سه ضلع مهم ژئوپلیتیک می‌باشند. از این رو قدرت نقش اساسی در سیاست و سازماندهی فضا دارد. قدرت سیاسی ممکن است به عنوان ظرفیتی برای اثرگذاری به رفتار دیگران از طریق برخی اشکال قانونی ضمانت اجرایی تعریف شود (Ghalibaf, 2011: 44). شکل‌گیری نهادها و سازمان‌های بین‌المللی یکی از بسترهای اعمال قوانین در سطح جهان محسوب می‌گردند. حضور در سیاست بین‌الملل، تمایل به شکل‌دهی نظم خاصی از روابط را نشان می‌دهد. این تمایل قطعاً رابطه‌ای دوگانه با قدرت پیدا می‌کند. از یک سو قدرت بستری است که به این تمایلات شکل می‌دهد و از سوی دیگر قدرت، ابزاری است که تحقق این تمایلات را ممکن می‌سازد (Morgenthau, 1995: 47-50). فضا بی‌تردید در دهه‌های اخیر، یکی از مفاهیم و کلیدواژه‌های چندبعدی و چندمقصوده در زبان است (Harvey, 1976). که بطور فی‌نفسه معانی متفاوتی دارد (Sack, 1980: 3). بخش زیادی از اعمال و فعالیت‌های انسان در فضا که بنا به گفته آنتونیو گیدنز «مجموعه‌های

کالبدی برای تعاملات اجتماعی است»، اتفاق می‌افتد (Giddens, 1990). از این رو، فضا بازتاب جامعه نیست بلکه خود جامعه است (Castells, 1984). فضا محصول ارتباطات مردم و تعامل اختصاصات مکان‌هاست (Hafezienia & Ghalibaf, 2001: 40). فضا، تا شروع قرن بیستم به یک فضای اقلیدسی (هندسی) و موجودیتی جوهری در یک ساختار انتزاعی مطرح می‌شد و هر گونه امکان شکل‌گیری روابط و مناسبات فضایی را نفی می‌کرد. اما در رویکردهای جاری به فضا، فضا در یک ساختار انضمامی که حضور و شکل‌گیری روابط در آن فضا ممکن است، نمود پیدا می‌کند. از نگاه انتقادی، فضا به عنوان مفهومی انتزاعی - انضمامی صورت‌بندی می‌شود بدین معنا که هستی فضایی در رابطه با روابط اجتماعی تولید و در واقع با هستی اجتماعی معنا می‌گیرد (Lefebvre, 1991: 128). در همین معناست که به واقع مطالعه‌ی فضا، همانا مطالعه‌ی مناسبات و روابط فضایی، اقتصادی و سیاسی می‌باشد. در واقع هر موقع که از فضا سخن می‌گوییم، تعاملات پیچیده‌ی میان آن کالبد و ارتباطات اجتماعی و قواعد و ارزش‌ها و نگرش‌های منتشر در مکان یادشده را نیز مدنظر قرار می‌دهیم (Khashi, 2011: 103). انسان با فعالیت در محیط طبیعی، محیط مصنوع را می‌سازد. فضا مجموعه‌ای از انسان‌ها، فعالیت‌ها، محیط طبیعی و محیط مصنوع است. فضا مختص پدیده‌های مرئی و ملموس نبوده و عملکردها و روابط و حرکات را نیز در برمی‌گیرد از این رو (فضا) مجموعه کالبد و محتواست (Afzali & Others, 2013: 110).

در بین واژگان سازماندهی سیاسی فضا، سیاست نقش عاملیت دارد. موتور محرکه سیاست، قدرت می‌باشد که در جغرافیا در قالب ژئوپلیتیک ظاهر می‌گردد، زیرا قدرت، موتور محرکه کنترل و تسلط بر محیط و فضا می‌باشد. دو متغیر سازماندهی و فضا تحت تاثیر عاملیت سیاست و قدرت قرار می‌گیرند. سیاست و قدرت متناسب با مقیاس‌های جغرافیایی دست به سازماندهی سیاسی فضا می‌زنند. مفهوم مقیاس [روش‌شناختی] در جغرافیای سیاسی نمایانگر واحدهای سیاسی سازماندهی - شده فضا است (Mirheydar & Hamidinia, 2006: 14-15). استفاده از مفهوم مقیاس به عنوان یک روش (متد) در طبقه‌بندی انواع سازمان‌های سیاسی فضا و فعالیت‌های اجتماعی انسان، نقش مهمی در تحلیل‌ها و پژوهش‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک ایفا می‌کند (Zaki, 2013: 15). مقیاس‌های جغرافیایی از نظام جهانی تا فروملی مبادرت به سازماندهی سیاسی فضا می‌نمایند. پیتیر تیلور می‌گوید: مقیاس «جهانی» مهم‌ترین مقیاس است؛ زیرا این مقیاس سطح عملیاتی اقتصاد - جهانی محسوب می‌شود (Taylor, 1982; Zaki, 2013: 17). مقیاس شامل یک‌سری موضوعات اساسی در جغرافیا است که در وهله اول به فضا در جغرافیا برمی‌گردد و بدین‌رو در برخی در جغرافیا صحبت از «مقیاس‌های فضایی» می‌کنند (Smelser & Baltes, 2001: 135). بنابراین عوامل جغرافیایی در قالب مقیاس‌ها متناسب با سطح قدرت و مشروعیت به کارگیری آن مبادرت به سازماندهی سیاسی فضا می‌نمایند. یکی از تعاریفی که در باب سازماندهی سیاسی فضا ارایه گردیده است، عبارتست از: «سازماندهی سیاسی فضا»، فرایند تقسیم فضا به منظور ایفای نقش‌های سیاسی و تحدید حدود آن توسط مرزهای مشخص است که در مقیاس‌های جهانی، منطقه‌ای، ملی و فروملی صورت می‌گیرد. متناظر با هر یک از مقیاس‌ها، سازماندهی سیاسی فضا اعمال می‌شود (Mousavi Shahidi, 2015: 2). با توجه به تعریف فوق و تبیین مفاهیم کلیدی سازماندهی سیاسی فضا در فوق نگارندگان به ارائه دو تعریف از سازماندهی سیاسی فضا می‌پردازند. تعریف اول: به کارگیری عناصر ساختاری و فرآیندی تولیدکننده قدرت توسط عوامل و کارگزاران مقیاس‌های جغرافیایی جهت سازماندهی فضای جغرافیایی به منظور بهره‌برداری سیاسی از آن. تعریف دوم: بهره‌گیری عوامل و کارگزاران مقیاس‌های جغرافیایی از عناصر ساختاری و فرآیندی تولیدکننده قدرت از قبیل ساخت سیاسی، نهادسازی و قدرت قهرآمیز و قدرت غیرساختاری جهت سازماندهی سیاسی فضای جغرافیایی.

با توجه به تعاریف فوق، سازماندهی سیاسی فضا فرآیندی می‌باشد که تمامی مقیاس‌های جغرافیایی از طریق این فرآیند تلاش می‌کنند که با توجه به سطح قدرت خود و متناسب با میزان حاکمیت خود مبادرت به سازماندهی سیاسی فضا نمایند. حاکمیت مبنای مشروعیت مقیاس‌های ملی و فروملی جهت سازماندهی سیاسی فضا را فراهم می‌نماید اما دولت‌ها بخشی از حاکمیت خود را به طور مستقیم و غیر مستقیم به سطوح فراملی از قبیل نهادها و موسسات جهانی واگذار می‌نمایند. اعطای این حاکمیت از طرف کشورها به نهادهای فراملی در راستای دستیابی به منافع ناشی از عضویت در ساختار نظام جهانی می‌باشد. هر چند که نظام جهانی نیز تلاش می‌کند تا از طریق گفت‌وگوها و هویت‌سازی، تحمیل قدرت خود را بر سایر کشورها مشروعیت ببخشد.

۲- مبانی مفهومی و نظری تحقیق

با توجه به این‌که مفهوم سازماندهی سیاسی فضا فاقد مبانی نظری مدون و مشخص می‌باشد به همین جهت نگارندگان با توجه به واژگان کلیدی مفهوم سازماندهی سیاسی فضا، از رویکردی تلفیقی در بحث مبانی نظری استفاده نموده‌اند که این مبانی می‌تواند مفهوم سازماندهی سیاسی فضا را پوشش دهد.

۲-۱- فضا

درک رویکردهای مرتبط با فضا ما را در درک ساخت سیاسی فضا در مقیاس جهانی کمک می‌کند. از میان آرای گوناگون فلسفی در مورد فضا، سه دیدگاه از اهمیت بیشتری برخوردار است. این سه دیدگاه عبارتند از: موضع مطلق یا جوهری^۱ (عمدتاً منسوب به دکارت^۲ و نیوتن^۳)؛ موضع نسبی و موضع ربطی.^۴

الف) موضع مطلق یا جوهری فضا: در موضع مطلق یا جوهری از فضا، فضا جوهری مستقل است که واجد صفاتی از خود می‌باشد. فضا چون پیوسته، کمی، قابل نفوذ و ثابت است از صفات خاصی برخوردار است. در کل، مفهوم مطلق‌انگارانه از فضا، فضا را مستقل از موضوعات دیگر، واجد موجودیتی مستقل می‌داند. در این موضع، فضا قلمروی منفعل و محیط و مقری برای اشیا و تعامل بین آنهاست (Massey, 1993: 151). این فضا می‌تواند خالی باشد و موضوعات دیگر درون آن قرار گیرند (Ibid, 2). در این رویکرد، فضا متغیری مستقلی است که می‌تواند نقش و تاثیر عمده‌ای در نگرش‌ها، رفتارها و فرایندهای اجتماعی داشته باشد. برخورد جوهری با فضا به مثابه آن است که فضا، محتوایی تعیین‌کننده داشته و می‌تواند مستقلاً علت پیدایی حوادثی خاص باشد. فضا، شیئی مستقل و برخوردار از نیرویی علی است (Afrugh, 2017: 44). فضای مطلق ثابت است و ما رخدادها را در چارچوب آن ثبت و ترسیم می‌کنیم. این نوع فضا همان فضای نیوتنی و دکارتی است که معمولاً به صورت ازلی^۵ و غیر قابل جابجایی، به صورت شبکه‌بندی و دارای مختصات، قابل اندازه‌گیری و محاسبه است. از نظر اجتماعی این گونه فضا شامل املاک شخصی و دیگر علامت‌های قلمرویی و دارای حد و مرز (از قبیل مناطق ژئواستراتژیک، مناطق ژئوپلیتیک و کشورها با مرزهای جغرافیایی مشخص) می‌باشد (Hatami & Shoorcheh, 2013: 44). مراد از رویکرد فضای مطلق و جوهری به سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی، فضای مکان‌ها می‌باشد. زیرا فضای مکان‌ها در مقابل فضای جریان‌ها قرار می‌گیرد. فضای جریان‌ها حاصل رویکرد فضای نسبی، ارتباطی و گفت‌مانی به سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس فرا ملی می‌باشد.

1 - Substantive

2 - Descartes

3 - Newton

4 - Relational

5 - Pre-existing

قبل از هر تحلیل و تبیینی از سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی باید فضای مطلق کشورها را در زمان و مکان دید. در حقیقت پارادایم مسلط علمی در جغرافیای سیاسی و رشته‌بین‌الملل، همواره دیدن و بازنمایی جغرافیای سیاسی جهان در چارچوب فضاهای از هم «مجزا شده» یا «جداشده» است که به آن تحلیل «موازیکی» یا تحلیلی مبتنی بر تفکر «پازلی» می‌گویند (Ghorchi, 2019: 8). در رویکرد فضای مطلق و جوهری به سازماندهی سیاسی فضا تصرف کشورها و منابع مادی آنها نسبت به نفوذ در فضای جریان‌های آنها از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. این رویکرد که در گذشته کاربرد بیشتری داشته است امروزه از مشروعیت قانونی در روابط بین دولت‌ها برخوردار نمی‌باشد. هر چند که امروزه قدرت‌های جهانی از جمله ایالات متحده با گفتمان‌سازی از طریق کشورهای محور شرارت و حامی تروریسم در صدد تصرف فضای فیزیکی و طبیعی برخی کشورها از جمله عراق و افغانستان برآمده‌اند. اما از آنجایی که تصرف کشورها از نظر روابط بین‌الملل امری نادرست تلقی می‌گردد لذا فضای ذهنی (ادراکی) سایر کشورها و نخبگان سیاسی و اجتماعی تصرف کشورها را نمی‌پذیرد.

ب) موضع نسبی و ربطی از فضا

درک نسبی از فضا اساسا با نام انیشتین و هندسه‌های غیراقلیدسی ملازم است که بیشتر در قرن نوزدهم به صورت سیستماتیک شکل می‌گیرد. از دو جهت فضا نسبی است: یکی از این جهت که هندسه‌های چندگانه‌ای برای انتخاب وجود دارند و دوم این‌که چارچوب‌های فضایی بستگی به درک شخص دارند. انیشتین به ما آموخت که باید ایده همبودی¹ [همزمانی] را رها کنیم و اساس درک فضا مستقل از زمان، غیر ممکن است. این حکم یک تغییر جهت مهم در زبان از فضا و زمان به فضا-زمان یا حیث فضایی-زمانی محسوب می‌شود. به بیان دیگر آنچه فرد می‌بیند، ناشی از نسبتی است که فرد با شی برقرار می‌کند و این نسبت‌ها با توجه به بینهایت ناظر می‌تواند بی‌نهایت باشد. یگانگی مکان و جدادگی قراردادی ناشی از قلمروهای مرزبندی‌شده در قالب یک فضای مطلق، یک چندگانگی از مکان‌هایی که در فاصله برابر نسبت به هم هستند پیش‌روی ما می‌نهد (Hatami & Shoorcheh, 2013: 45). امروزه دیگر فاصله کارکردی و ارتباطی بین مناطق نسبت به گذشته کاهش یافته است و این موضوع به امری نسبی تبدیل گردیده است. بی‌شک نسبت کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مجزا با هم از نظر فاصله نسبی کاهش یافته است. امروزه دیگر ساخت سیاسی فضای جهانی به طور مطلق تحت تأثیر ساخت جغرافیایی و فضای مطلق نیست، بلکه عوامل و متغیرهای زیادی از جمله فرایندهای حاکم بر نظام جهانی بر آن تأثیرگذار است. علاوه بر فرایندهای اقتصادی، سیاسی حاکم بر نظام جهانی فضای ذهنی (ادراکی) و ارتباطی حاکم بر کشورها و واحدهای سیاسی نیز سازماندهی سیاسی فضا را در مقیاس جهانی تحت تأثیر قرار داده است. همه این نسبی‌گری‌ها بر این امر دلالت دارد که برای درک پدیده‌ها یا فرایندهای خاصی قواعد و قوانین خاصی مورد نیاز است. در فضای نسبی جهانی آنچه حاکمان و سیاست‌مداران و نخبگان سیاسی و اجتماعی کشورها می‌بینند ناشی از نسبتی است که آنها بر اساس ایدئولوژی و نوع نگرش سیاسی و اجتماعی با جهان برقرار کرده‌اند. در این بین نقش فضای ذهنی (ادراکی) تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران کشورها از نظام جهانی و روابط این نظام از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.

مفهوم رابطه‌ای از فضا غالبا با نام لایب‌نیتس همراه است. بر اساس دیدگاه ارتباطی راجع به فضا، چیزهایی از قبیل فضا و زمان بیرون از فرایندهایی که آنها را تعیین و تعریف می‌کند، وجود ندارد. فرایندها در داخل فضا رخ نمی‌دهند بلکه چارچوب فضایی‌شان را معین می‌سازند. مفهوم فضا درج در یا درونی فرایند است. همان‌طور که فضای نسبی هم چنین است، غیر ممکن است تا فضا را بدون زمان در نظر گرفت. از این رو ما باید بر روی ارتباطی بودن فضا-زمان بیش از مفهوم فضا به صورت یک امر مجزا تمرکز کنیم. مفهوم ارتباطی فضا-زمان دلالت بر ایده روابط درونی دارد، به طوری که

¹ - Simultaneity

که جریان‌های بیرونی در فرایندها یا چیزهای خاص در طول زمان درونی‌سازی^۱ می‌شوند. یک رخداد یا یک چیز در یک نقطه‌ای از فضا نمی‌تواند شناخته شود مگر با رجوع به آنچه تنها در آن نقطه وجود دارد. و این بستگی به چیزهای دیگری دارد که با آن در ارتباط است. تعیین ماهیت یک نقطه خاص محصول تنوع گسترده‌ای از حرکت و چرخش تاثیرات مختلف در فضا در گذشته، حال و آینده است که در یک نقطه خاص متمرکز و تثبیت شده است (Hatami & Shoorcheh, 2013: 45-47). جنبه‌های مختلف فضای رابطه‌ای، توسط دورن مسی (1992, 1998, 2005) موشکافه‌تر کاویده شده است. همانند هاروی، مسی خواهان پرهیز از مفهوم ساختارگرایی فضا است. در حقیقت وی بر آن است که نظریه‌ی ساختارگرایی، دارای کاستی‌هایی اساسی در محاسبه اهمیت فضاست؛ در نظر او ساختارگرایی، در پی آن است که به سادگی قلمرو فضایی را بخش‌بندی و جداسازی کند. مسی در مخالفت با رویکردهای ساختارگرایانه، رویکرد رابطه‌ای را پیشنهاد می‌دهد. سه پیشنهاد برای رویکرد رابطه‌ای به فضا از سوی مسی ارائه شده است که درخور توجه است. ۱. فضا برایند از رابطه‌های گوناگون و درهم تنیده است. این رابطه‌ها، از طریق مقیاس‌های متفاوت فضایی از محلی گرفته تا جهانی و در همه نقاط میان این دو، به اجرا در می‌آیند. ۲. فضا، سپهری از بسگانه‌های احتمالی است. چون رابطه‌های گوناگونی که از طریق فضا به اجرا در می‌آیند (یعنی فضای ترکیبی)، همگی ممکن است در حال فضا ماندن باشند. ۳. فضا هیچ‌گاه بسته و ثابت نیست. به دیگر سخن، فضا همواره در فرایندی از شوند قرار دارد و سبب تاگشایی^۲ رابطه‌ها می‌شود (Massey, 1998: 27-28). این سه نکته هاروی را در ارائه نظراتش درباره فضا مدد رساند. هاروی بر آن است که فضاها (موقتا) بدون پیچیدگی، تثبیت می‌شوند و در فرایندهای باز - بن قرار می‌گیرند (Murdoch, 2012: 62). اثر هنری لوفور در باب تولید فضا می‌تواند دریچه‌های جدیدی بر روی تبیین ساخت سیاسی فضا در مقیاس‌های جغرافیایی بگشاید. لوفور به دنبال تلفیق فضای فیزیکی، فضای ذهنی و فضای اجتماعی است. لوفور با مفاهیم حس‌شده (فیزیکی)، درک‌شده (ذهنی) و زیسته (اجتماعی)، دسترسی پدیدارشناختی به سه بعد تولید فضا را مشخص می‌سازد. این سه‌گانگی هم‌زمان فردی و اجتماعی است؛ این سه‌گانگی نه تنها برای آنکه انسان خودش را تولید کند، بلکه برای تولید جامعه نیز سازنده است. فضای حس‌شده؛ جنبه‌ای قابل ادراک حسی دارد که می‌توان به کمک حواس آن را دریافت. این بعد قابل ادراک حسی فضا مستقیماً به مادیت «عناصری» که «فضا» را می‌سازند مرتبط است؛ فضای درک‌شده؛ نمی‌توان ادراکی حسی از ماهیت فضا داشت مگر آنکه قبل از ادراک حسی، ادراک ذهنی از آن در اندیشه صورت گرفته باشد. گردهم‌آوردن عناصری که بر روی هم «کلیتی» را شکل می‌دهند که فضا به حساب آورده می‌شود، مستلزم کنشی ذهنی است که با تولید دانش ارتباط دارد. فضای زیسته؛ سومین بعد تولید فضا تجربه زیسته از فضا است. این بعد دلالتی است از جهان آن‌چنان که انسان‌ها در جریان کردار زندگی روزمره خود آن را تجربه می‌کنند. از منظری پدیدارشناختی، تولید فضا ریشه در سه‌گانگی‌ای دارد که می‌توان آن را در فرایندهای اجتماعی و سیاسی بازشناخت (Lefebvre, 2017: 67-68). سوچا به نقل از هاروی بیان می‌کند که فضای مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد، به این خاطر که در لحظه، در سلطه فعالیت اجتماعی قرار می‌گیرد و به فضایی تاریخمند و نسبی بدل می‌شود. این فیلسوف، در جریان طرح تاریخ فضا، به طور ضمنی اشاره می‌کند که درک و بازنمایی فضا به عنوان امری مطلق (آن‌گونه که در جغرافیای رایج بوده است) تولید فضای انتزاعی نسبی (به بیان دیگر، فضای سرمایه‌داری) را تحکیم می‌بخشد. لوفور، با رد این امر، نوعی تریالکتیک فضا‌مندی را مطرح می‌کند که درهم پیچیدگی تصورات، بازنمایی‌ها و کنش‌های فرهنگی را بررسی می‌کند. این برداشتی است که با دور شدن از تحلیل موقعیت پدیدار فضایی، فضا را به مثابه «برساخته» ای از رهگذر دیالکتیک سه سویه فضای زیسته، مدرک و متصور می‌بیند. در این جا، مکان به عنوان گونه مشخصی از فضا ظهور می‌-

¹ - Internalized

² - unfold

کند (Soja, 1996: Atkinson, D & others, 2005: 102-103). در مقابل، دیدگاه‌های انسان‌باورانه، تمرکز تحلیلی جغرافیای انسانی را از فضای اجتماعی به مکان‌زیسته تغییر دادند (Holloway & Hubbard, 2001: 1-10). گذار از درک فضا به عنوان «فاصله میان اشیاء» و یا «جایی برای اشیاء»، به فضا به عنوان «تولید اجتماعی» در واقع، گذار از درکی مطلق و ذات‌گرا درباره فضا به درکی ارتباطی و برساختی از فضا است. این گذر زمینه‌گذار مفهوم سازماندهی سیاسی فضا از فضای مطلق به فضای ارتباطی و برساختی را مهیا می‌کند.

پارادایم نوظهور جدید در جغرافیای سیاسی از اواخر قرن بیستم در این علم شکل گرفته که جهان و بازنمایی جهان را نه بر اساس منطق «مجزایی یا موازیکی» بلکه در جغرافیای سیاسی، به جایی قلمرویی دیدن و تحلیل روابط کشور با کشور، پارادایم «فضای جریان‌ها» را دنبال می‌کند. در واقع این جریان‌ها عموماً اقتصادی هستند که جهان را به شکل مکان‌های جغرافیایی گره^۱ و شبکه^۲ درآورده و فضاهای جغرافیایی را از وضعیت مجزا بودن به شکل پیوندی و درون‌هم‌بودن در آورده است. در جهان امروز به واسطه جهانی‌شدن معاصر، بحث پیوندها با مکان‌های جغرافیایی بیشتر و بیشتر رشد کرده و سبب بازنمایی تصویری از مناسبات جدید جغرافیای سیاسی در سطح جهان شده است که مکان‌های محلی (همچون شهرها) که قبلاً درون کشورها محصور بودند، بازیگر صحنه بین‌المللی شوند و تبدیل به «نود یک شبکه یا فضای جریان» شوند. در این بازنمایی از جهان، فقط یک منطقه هسته‌ای^۳ از جهان وجود دارد که همان منطقه ژئواستراتژیک آتلانتیک است. اساساً پیوندهای شبکه‌ای اقتصاد و سیاست جهانی در نهایت به شهرهای ایالات متحده منتهی می‌شود و بنابراین در این پارادایم همه فضاهای جغرافیایی جهان در یک وضعیت بازنمایی شبکه‌ای به ایالات متحده پیوند می‌خورند. بنابراین آنچه در این پارادایم دیده می‌شود، اتصال مناطق جغرافیایی جهان در چارچوب فضای جریان‌ها به منطقه ژئواستراتژیک آتلانتیک است. همه پیوندها و جریان‌های اقتصادی جهان در نهایت به این حوزه منتهی می‌شود.

در نتیجه تمام کشورهای جهان سعی می‌کنند در فرایند سازماندهی سیاسی فضا، فضای مطلق (فیزیکی) خود را از طریق فضای نسبی و ارتباطی به فضای جریان‌ها متصل نمایند. زیرا فضای ذهنی (ادراکی) کارگزاران و سیاست‌گذاران آنها بر این اصل استوار است که کشورها در صورتی می‌توانند به پیشرفت و توسعه دسترسی پیدا کنند که فضاهای شهری و ملی آنها به نظام جهانی متصل گردند. تمام تلاش کشورها بر این است تا بتوانند بخشی از سیستم برون‌سپاری^۴ یا دورسپاری^۵ جهان را با توجه به مزیت نسبی و موقعیت جغرافیایی بر عهده بگیرند. درک ذهنی و حوزه دانشی در باب نگرش نسبت به سازماندهی سیاسی فضا در جهان از اهمیت بسیاری برخوردار است. اگر درک ذهنی (ادراکی) سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان، جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان جدید را صرفاً «فضاهای مجزا» ببیند بی‌شک تمام نظریات و اندیشه‌های آنان در باب سازماندهی سیاسی فضا در جهان حول محور فضای مطلق و تلاش و توسعه با فضاهای مجزا قرار می‌گیرد. قدرت-های جهانی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا تلاش می‌کنند تا فضای جهانی را به نحوی بازنمایی نمایند که اگر کشوری از اتصال به فضاهای جریان‌ها خودداری نماید، نخواهد توانست از فضای جریان‌ها به نحو مطلوبی در جهت توسعه خود بهره‌برداری نماید (Ghorci, 2019: 9). بسیاری از کشورها در جهت‌گیری سازماندهی سیاسی فضای ملی خود به فضای جهانی راهبرد اقتصادی خود را بر اساس پیوندهای قوی با فضای جریان‌ها قرار می‌دهند. راهبردهای کلان سیاسی این کشورها نیز تابعی از مسائل اقتصادی نظام جهانی می‌باشد. تلاش بیشتر کشورها در صحنه نظام جهانی هدایت

1 - Node

2 - Network

3 - Core

4 - Out- Sourcing

5 - Off- Shoring

راهبردهای سیاسی و اقتصادی به سمت و سوی فضای جریان‌ها در نظام جهانی می‌باشد. به نحوی که می‌توان گفت پارادایم مسلط اقتصادی بیشتر کشورها ادغام در نظام جهانی برای بهره‌مند شدن از فضای جهانی برای پیشبرد منافع و اهداف خود است. در نتیجه راهبرد فضایی توسعه کشورها بر مبنای پیوند و اتصال به فضای جریان‌ها بنا نهاده شده است نه فضای مکان‌ها. در نتیجه فضای جریان‌ها نسبت به فضای مطلق مکان‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. فضای جریان‌ها نیز تابعی از فضای نسبی و فضای ارتباطی و گفتمانی کشورها می‌باشد. بر این اساس رویکردهای شناخت‌باور و مبتنی بر سازه‌انگاری در سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس‌های جغرافیایی از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد. در رویکردهای شناخت‌باور فضای ادراکی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

از اینرو، فضای ادراکی، بخشی از محیط واقعی است و تصویر ذهنی برخاسته از محیط پدیداری به شمار می‌رود. نتیجه آنکه با افزایش گستره محیط ادراکی، محیط کارکردی نیز گسترش می‌یابد (Sahkouei, 2007: 112). و متناسب با افزایش درک افراد از محیط، رفتارهای سنجیده‌تری در آن جا اتخاذ می‌شود ادراک واحدهای سیاسی از جهانی که می‌شناسند به نقشه ذهنی معروف است. نقشه ذهنی، نقشه درونی فرد و سازمان‌ها و کشورها از جهان شناخته شده آن می‌باشند. جغرافیدانان به جستار نقشه ذهنی نخبگان و سیاست‌گذاران و این‌که چگونه آنها فضای پیرامون شان را سامان می‌بخشند، علاقه‌مند بوده‌اند. پژوهش درباره نقشه ذهنی نشان می‌دهد که پوشش رسانه‌ای از مکان‌ها، تأثیر عمده‌ای بر ادراک افراد از جهان پیرامون دارد. مفهوم نقشه ذهنی به ادراک و دیدگاه افراد و واحدهای سیاسی از جهان زیستشان بر می‌گردد. جستار نقشه ذهنی مورد توجه جامعه‌شناسی و جغرافیدانان نوگرا بوده است. بی‌گمان، کارکرد و پوشش اخباری رسانه‌های فراگیر بر نقشه ذهنی جهان جغرافیایی افراد اثر مستقیم دارد (Kaviani Rad and Azizi Kaveh, 2011, 154).

۲-۲- قدرت

قدرت خود را در فضا و از طریق آن عیان می‌سازد؛ به عبارت دیگر قدرت از طریق فضا و به واسطه آن بر انسان‌ها اعمال می‌شود و از طریق طبقه‌بندی افراد به کنترل اعمال و رفتارهای افراد و گروه‌ها و نهادها و موسسات می‌پردازد و در نتیجه بدین شکل، فضا وسیله‌ای برای کنترل و در نتیجه سلطه و قدرت می‌شود (Shafiei & Others, 2014: 98). سیاست و قدرت نقشی اساسی در تولید فضا و جهت‌دهی به آن را دارند. قدرت، فضا را تولید و به آن شکل می‌دهد و علاوه بر این جهت آن را نیز مشخص می‌سازد. قبل از تبیین هر متغیر باید به بررسی و تبیین مفهوم قدرت پرداخت. برخی از اندیشمندان قدرت را بر حسب قابلیت‌های متفاوت آن به قدرت سخت (مرئی)^۱ و قدرت نرم یا (نامرئی)^۲ و قدرت هوشمند^۳ تقسیم‌بندی می‌کنند.

الف) قدرت سخت: مورگنتا^۴ قدرت سخت را معادل قدرت نظامی و سخت‌افزارانه بیان می‌کند و وجود آن را، تضمینی جهت توازن قوا متصور می‌شود (Morgenthau, 1995: 63-85). به اعتقاد ویلسون^۵، قدرت سخت، ریشه در سنت نئورئالیستی دارد و تمرکزش در مداخله نظامی، دیپلماسی قهری و تحریم‌های اقتصادی برای به اجرا درآوردن منافع ملی است (Wilson, 2008). حافظ‌نیا، نیز معتقد است منظور از قدرت سخت همان قدرت نظامی و اقتصادی است که دارنده آن برای وادار کردن طرف مقابل و یا رقیب با استفاده از استراتژی تهدید و هراس آنرا به کار می‌گیرد و چنین قدرتی مترادف و

^۱- Hard power

^۲- Soft power

^۳- Smart power

^۴- Hans Morgenthau

^۵- Ernest J. Wilson

متضمن رویکرد زور و ایجاد ترس و اطاعت پذیری اجباری از صاحب قدرت است؛ لذا شاخص‌های اصلی آن را ظرفیت‌ها و توانایی‌های نظامی و دفاعی و اقتصادی تشکیل می‌دهند (Hafeznia, 2011: 256-257). از این رو مؤلفه‌های مادی همچون توانایی نظامی، تسلیحاتی و مالی باعث گسترش حوزه قدرت سخت می‌شود و به نوعی با توسل به زور، ارعاب و سرکوب مخالفان در جهت دستیابی به اهداف مادی از قدرت سخت بهره‌برداری می‌شود (Mousavi Zare, 2018: 105).

ب) **قدرت نرم**: به عقیده برخی از صاحب‌نظران، عصر قدرت نرم بعد از فروپاشی شوروی شروع و امروز در ادبیات استراتژیک جهان وارد شده است (Zarghani, 2009:19). روی هم رفته در مورد قدرت نرم تعاریفی مختلف ارائه شده است که بخشی از آنها به شرح زیر می‌باشد:

- قدرت نرم به معنای توانایی شکل دهی به ترجیحات دیگران است (Nye, 2003:353). باید توجه داشت، در ارتباط با قدرت چیزی وجود دارد که گاه از آن با عنوان «چهره دوم قدرت» یاد می‌شود. این بعد دیگر قدرت را می‌توان قدرت غیرمستقیم یا رفتار جذب کننده قدرت نامید. می‌توان گفت: توانایی در تأثیرگذاری بر آنچه دیگر دولت‌ها طلب می‌کنند، معمولاً با منابع غیرملموس قدرت همچون فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها همراه است (ibid, 100-101).

- قدرت نرم یعنی استفاده از ابزار (اطلاعات و دانایی) به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف با رقیب و همچنین ترسیم اختلافات به گونه‌ای که از آنها امتیاز دریافت کرد (Nye, 2004:96).

- قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌های یک کشور اطلاق می‌شود که با به کارگیری از ابزارهایی چون فرهنگ، آرمان یا ارزش‌های اخلاقی به صورت غیرمستقیم در منافع یا رفتار دیگر کشورها اثر می‌گذارد (Kharazi, 2006: 112).

این بعد قدرت، معمولاً در نقطه مقابل قدرت نظامی و تسلیحاتی و به عبارتی قدرت سخت قرار دارد. این نوع قدرت برآیند تصویرسازی مثبت، ارایه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و خارجی می‌باشد.

ج) **قدرت هوشمند**

در کنار این دو نوع قدرت یعنی سخت و نرم، نوع سوم از قدرت پا به عرصه ظهور گذاشته است که قدرت هوشمند نامیده می‌شود. مفهوم قدرت هوشمند را نخستین بار سوزان ناسل^۲ به معنای ترکیب هدفمند و خردمندانه قدرت سخت و نرم در مقابله با تهدیدات به کار برد. وی معتقد بود: منابع اجباری^۳ و اقناعی^۴ شامل توانایی‌ها و برتری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک باید در یک جهت هماهنگ شوند تا برآیند آن تداوم برتری یک کشور را تضمین کند (Nossel, 2004). قدرت هوشمند اصطلاحی بود که جوزف نای در سال ۲۰۰۳ پیشنهاد داد. قدرت هوشمند به معنای توسعه استراتژی منسجم، پایگاه منابع و در واقع جعبه ابزاری برای دستیابی به اهداف است که هم شامل قدرت نرم و هم شامل قدرت سخت می‌شود. به عقیده نای، رهبران موفق در آینده کسانی هستند که مهارت به کارگیری دو قدرت را به صورت هوشمند داشته باشند (Vaezi, & Ahadi, 2010: 46). نظریه نای را می‌توان تحول مشهودی در موضوع قدرت دانست. طبعاً مخاطبان اصلی قدرت را دولت‌ها، نخبگان سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ و نهادهای حکومتی

¹ - The second face of power

² - Suzanne Nossel

³ - Coercing

⁴ - Convincing

تشکیل می دهند؛ زمانی که قدرت ماهیتی پیچیده پیدا می کند، هر یک از بازیگران و ابزارهای یاد شده نیز باید چنین وضعیتی پیدا کنند (Nye, 2004: 124). از این رو قدرت هوشمند شکل جدیدی از سازماندهی قدرت است که مبتنی بر مشارکت، انعطاف پذیری و الگوهای متقاعدسازی جامعه باشد. با توجه به مباحث ارائه شده در بحث قدرت باید گفت قدرت به کار گرفته شده در بحث سازماندهی سیاسی فضا صرفاً قدرت سخت مدنظر نمی باشد بلکه در سازماندهی سیاسی فضا هم قدرت سخت و قهرآمیز و هم نرم و هم هوشمند به کار گرفته می شود.

۲-۳- قلمروسازی

مطالعات سنتی مرتبط با قلمروسازی انسانی بر فضای فیزیکی استوار بود. در سال ۱۹۶۷ م. لایمن و اسکات در مقاله خود با عنوان قلمروسازی: جنبه جامعه‌شناختی مغفول مانده، قلمروسازی را تلاش برای کنترل فضا می دانند که اساسی ترین فعالیت انسان است (Clout & Hall, 2003: 65).

از نظر سوچا ۱۹۷۱ م. قلمروسازی پدیده‌ای رفتاری است که در ارتباط تنگاتنگ با سازماندهی فضا به صورت مناطق نفوذ و یا محدوده‌های مشخص سرزمینی است. گاتمن در کتاب اهمیت قلمرو، به این نظر متکی است که واحدهای سیاسی - قلمرویی محصول بازنمایی‌ها و جریانها هستند (Zohdi, 2017:78). رابرت ساک (۱۹۸۶) قلمروسازی انسانی را به عنوان «راهبرد فضایی یا مکانی جهت تأثیرگذاری، تأثیرپذیری یا کنترل منابع و افراد با کنترل کردن ناحیه» تعریف می کند (Sack, 1986: 30). مالمبرگ معتقد بود «رفتار قلمروسازی انسانی عمدتاً پدیده‌های رفتارشناسانه محیطی^۱ با یک هسته غریزی است، که به صورت فضاهای کم و بیش انحصاری متجلی می شود که در آن افراد یا گروه‌هایی از انسان‌ها که به لحاظ عاطفی کنار هم هستند و برای ممانعت از حضور دیگران با استفاده از محدودیت‌ها، نشانه‌ها و دیگر انواع ساختارها با ابراز توافق خویش، جنبش‌ها یا تجاوزات از یکدیگر متمایز شده‌اند (Malmberg, 1980: 10-11). رویکردهای ساک و مالمبرگ به قلمروسازی ریشه در مفهوم هندسی از فضا دارد، اما رویکرد ساک گسترده‌تر و نزدیک به کار نظریه‌پردازانی از والتر کریستالر گرفته تا میشل فوکو است. ساک به قرار گرفتن جغرافیای سیاسی در یک مسیر با ایستاری فرآیندمحورتر^۲ در قبال قلمرو کمک کرد، که این امر دلایل وجود قلمروها و نه فقط خصایص آنها را به عنوان نقطه ثقل توجه تبیین نمود (Zohdi, 2017: 75). رافستین (۱۹۸۴) معتقد است «دو برداشت از قلمروسازی وجود دارد که یکی از آنها محدود و دیگری گسترده است. مفهوم محدود، تنها قلمرو محسوس را در بر می گیرد در حالی که مفهوم گسترده [قلمرو] انتزاعی را هم شامل می شود». رافستین (۱۹۸۰) قلمروسازی را مجموعه‌ای از روابط واسطه‌ای می داند که افراد و یا گروه‌های اجتماعی را به منظور افزایش استقلال محتمل‌شان در عین احتساب منابع سیستم، با برون‌بودگی و دگربودگی^۳ به یکدیگر پیوند می دهد. این رویکرد به قلمروسازی به عنوان فرآیندی ناشی از مجموعه‌ای از روابط پیونددهنده افراد، گروه‌ها، و محیط‌های مادی و گفتمانی نگریسته می شود که در آن قرار دارند. رافستین معتقد بود نگرش‌های فوکویی به رابطه‌مندی و قدرت برای درک فرآیندهای اجتماعی - فضایی از جمله قلمروسازی ضروری هستند. برداشت رافستین از واژه «قلمرو» به روشنی در مفهومسازی هنری لوفور^۴ در تولید فضا^۵ مشخص شده است. برخلاف لوفور، رافستین ترجیح می دهد به جای تولید فضا، از تولید قلمرو^۶ صحبت کند تا بر فرایندهای

1- Ethological Ecology

2- Process-Oriented Stance

3- Exteriority & Alterity

4- Henri Lefebvre

5- Production of Space

6- Production of Territory

فرایندهای متعدد اجتماعی که از طریق آن فضا به لحاظ اجتماعی اختصاصی^۱ - قلمرویی - می‌شود، تأکید کند. «قلمرو باید به عنوان یک محصول درک شود که از فضا به وجود آمده است». به نظر رافستین، فضا در اصل به عنوان بخشی از یک رابطه متقابل با جامعه، به قلمرو تبدیل می‌شود. از این منظر، قلمرو به عنوان یک واقعیت فرایندی و رابطه‌ای فرض می‌شود که به لحاظ اجتماعی تولید شده است. در دیدگاه رافستین فرایندهای قلمروسازی، قلمروزدایی و بازقلمروسازی فضا، در مقیاس-های مختلف اجتماعی و فضایی رخ می‌دهند. رافستین معتقد است قلمرو از فرایندهای فردی و یا جمعی تخصیص^۲ از طریق اقدام و بازنمایی^۳ نشأت می‌گیرد. همگی با درجاتی متفاوت، در لحظات و مکان‌های مختلف تولیدکنندگان قلمرو هستیم (Raffestin, 2012 : 138). با توجه به نظریات مرتبط با امر قلمروسازی، می‌توان گفت که امروزه دیگر معنای قلمروسازی محدود به تصرف فضای مطلق و طبیعی نمی‌باشد. زیرا با شکل‌گیری فضاهای نسبی، ارتباطی و گفتمانی در روند زمانی باید مفهوم قلمروسازی را با توجه به این فضاها تبیین نمود. نگارندگان معتقدند هر گونه روندی که منجر به نفوذ یا تحت‌تأثیر قرار دادن فضاهای ارتباطی و فضاهای ذهنی (ادراکی) به نوعی خود از مصادیق قلمروسازی اطلاق می‌گردند. این یافته با مضمون نظریات افرادی از قبیل ساک، رافستین و ... منطبق می‌باشند. علاوه بر این هر گونه گفتمانی که برای نفوذ در مناطق جغرافیایی یا برای تسلط بر کشورها و تصرف فیزیکی آنها تولید می‌گردد از جمله مصادیق قلمروسازی قلمداد می‌گردد. به عنوان مثال می‌توان از تولید گفتمان «کشورهای محور شرارت» و یا « مبارزه با تروریسم» به عنوان گفتمان نفوذ در فضای مطلق و فیزیکی کشورهای از قبیل عراق و افغانستان نام برد. تولید گفتمان‌ها علاوه بر کاربرد برای تصرف کشورها و تسلط بر فضای مطلق آنها بر سایر فضاهای ارتباطی و ادراکی (ذهنی) نیز تأثیرگذار است. تحریم‌ها مسایلی هستند که برای محرومیت کشورها، نهادها و یا حتی افراد از فضاهای ارتباطی صورت می‌گیرند. این تحریم‌ها و محرومیت‌ها جهت تأثیرگذاری بر فضای ذهنی (ادراکی) مطرح می‌گردند.

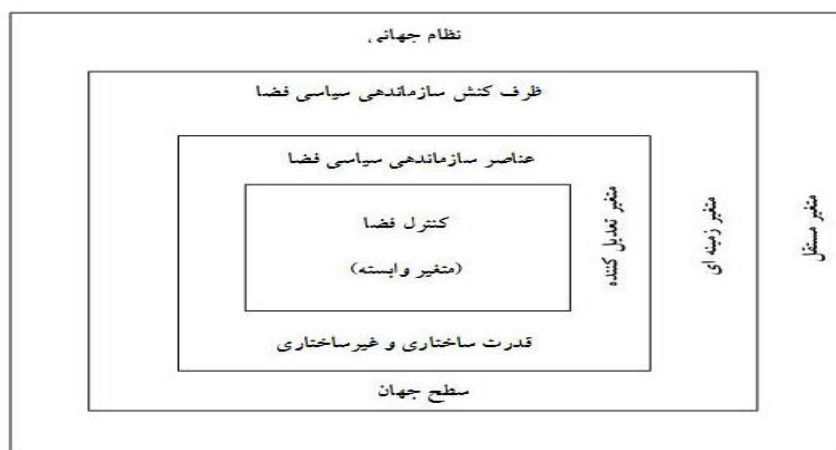
با توجه به تبیین نظری مفاهیم تمام جلوه‌های قدرت اعم از سخت‌افزاری و نرم و هوشمند در سازماندهی سیاسی فضا نقش دارند. سازماندهی سیاسی فضا فقط به امور محسوس و فیزیکی اختصاص ندارد، بلکه به هر گونه تلاشی که نظام جهانی برای تحت‌تأثیر گذاشتن فضای جریان‌ها، و کنترل منابع و یا افراد به کار می‌گیرد مشمول قلمروسازی و در حوزه سازماندهی سیاسی فضا قرار می‌گیرد. با توجه به مفاهیم ارائه شده، مدل نظری اولیه تحقیق در قالب شکل (۱) تحقیق ارائه می‌گردد. در این مدل نظام جهانی متغیر مستقل محسوب می‌گردد. قدرت ساختاری و غیرساختاری (مولد) متغیر تعدیل‌کننده و مداخله‌گر محسوب می‌شود. امری که منجر به سازماندهی فضا و در نهایت کنترل فضا می‌گردد. و در این بین کنترل فضا متغیر وابسته می‌باشد که تحت تأثیر سیاست و قدرت جهانی قرار می‌گیرد.

شکل ۱: مدل نظری اولیه سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی

¹- Space is Socially Appropriated

²- Appropriation

³- Action and Representation



ترسیم از: (نگارندگان)

۳- روش تحقیق:

پژوهش کیفی نوعی بررسی نظام مند با استفاده از تدبیرها، ابزارها و راه‌هایی است که بتوان با آن‌ها پدیده‌ی مورد مطالعه را بدون دستکاری شرایط و اعمال کنترل‌های آزمایشی درک، توصیف، و کشف کرد. بنابراین، در پژوهش کیفی، پژوهشگران سعی می‌کنند تا با توسل به روش‌های ژرفانگر بتوانند به معنی‌ها، دیدگاه‌ها، و ادراکات نهفته در پس رفتار یا واقعیت اجتماعی دست یابند (Mirzaei, 2016: 50). مقاله حاضر بر روش کیفی (داده‌بنیاد) استوار می‌باشد. هدف از بکارگیری روش کیفی (داده بنیاد) فقدان نظریات مشخص در مورد عنوان مقاله (طراحی چارچوب مفهومی بنیان‌های سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس (سطح) جهانی می‌باشد. در مقیاس جهانی سازماندهی سیاسی فضا ما فاقد آثاری با مبانی نظری و فلسفی مشخص می‌باشیم. مبانی نظری که بتوانند با داشتن یک قالب بنیان‌ها و عناصر سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی را پوشش دهند. بر همین اساس از روش کیفی (داده‌بنیاد) استفاده گردیده است. در این روش با بیش از پانزده نفر از اساتید جغرافیای سیاسی و کسانی که در حوزه فضا صاحب نظر بوده‌اند، مصاحبه به عمل آمده است. مصاحبه با متخصصان امر تا دستیابی به اشباح نظری تداوم یافته است. پس از مصاحبه با کارشناسان امر، مفاهیم اکتشافی از دل داده‌ها (تصرف سرزمین، تحریم و تنبیه، هنجارسازی، تصویب قوانین توسط سازمان‌های فرا ملی، غیریت‌سازی، مبارزه با تروریسم، کشورهای محور شرارت، حاکمیت جهانی، مشروعیت سازمانی، ساختار جهانی) به دست آمد. در مرحله بعدی مفاهیم متعدد به هفت مقوله (قدرت- ساختاری، نهادسازی، قدرت‌سخت، قانون‌گذاری و هنجارسازی، هویت‌سازی، گفتمان‌سازی و مشروعیت‌سازی) تبدیل شدند. سپس مقوله‌های مذکور در دو بعد ساختاری و غیرساختاری تفکیک گردیدند. بعد ساختاری دال بر دیدگاه‌های ساختارگرایانه سازماندهی سیاسی فضا و بعد غیرساختاری دال بر دیدگاه‌های پس‌ساختارگرایانه اثر می‌باشد که مبتنی بر مفاهیم هویت‌سازی، گفتمان‌سازی و مشروعیت‌سازی می‌باشد. در واقع پس از مصاحبه با کارشناسان امر، داده‌ها به مفاهیم و مقولات (مولفه-ها) با ابعاد مشخص تبدیل گردیده‌اند. فرایند فوق در قالب شکل (۳) مقاله به نمایش درآمده است.

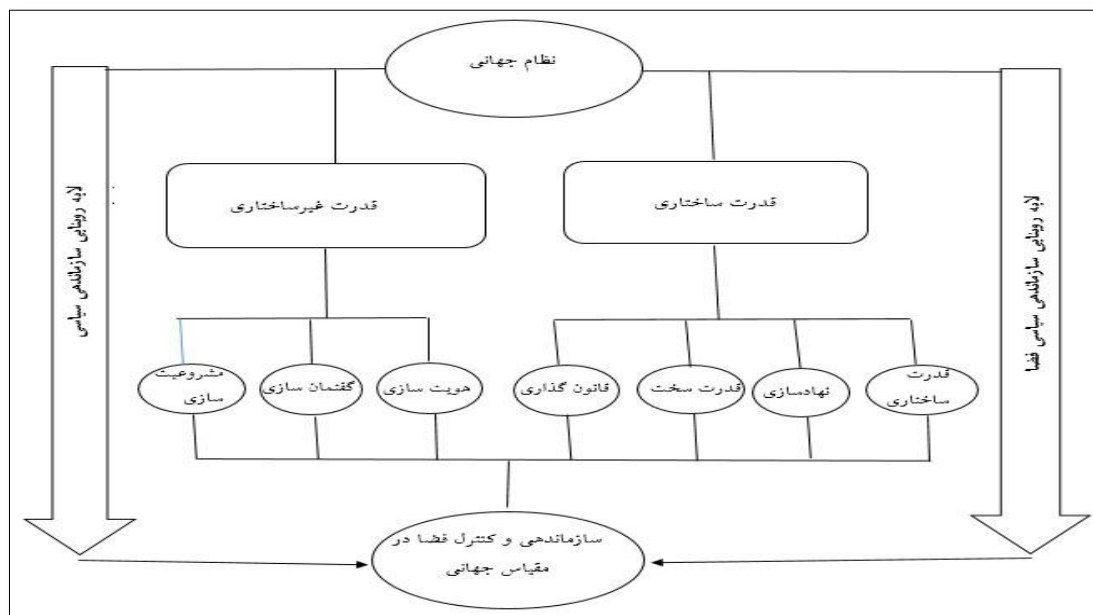
۴- یافته‌های تحقیق

۵- عناصر سازماندهی سیاسی فضا

عناصر سازماندهی سیاسی فضا به عناصری گفته می‌شوند که نظام جهانی از طریق این عناصر دست به سازماندهی سیاسی فضا می‌زند. اگر مجموعه اقداماتی که عوامل و کارگران تأثیرگذار در مقیاس‌های جهانی به طور عام برای سازماندهی سیاسی

فضا انجام می‌دهند را به عنوان یک کل در نظر گرفته شود، هر یک از عناصر به عنوان بخشی از اجزاء سازمان‌دهنده سیاسی فضا محسوب می‌گردند. در واقع هر عنصر بخشی از فضا را سازمان می‌دهد و تمامی عناصر با هم به عنوان سازمان‌دهندگان فضا به شمار می‌روند. عناصر مذکور قابلیت سازماندهی ابعاد ساختاری و غیرساختاری فضا را دارا می‌باشند. در بعد ساختاری بعد حاکمیت جهانی که توسط جان‌اگنیو ارایه گردید زمینه را برای تحلیل کارکرد سازمان‌ها و نهادهای جهانی در زمینه تولید فضای جهانی فراهم نمود. زیرا هر چند که حاکمیت یک اصل پذیرفته در بین دولت‌ها در سطح نظام جهانی می‌باشد. اما حاکمیت فقط متعلق به مقیاس ملی نمی‌باشد. در واقع کشوری که دارای یک حاکمیت مرکزی مقتدر بوده و نفوذش را فراتر از مرزهای خود گسترش داده است و کشورهای دیگر را به دنبال کردن برنامه‌های اقتصادی و سیاسی مورد نظر خود وادار می‌کند (Agnew, 2005). در واقع شیوه تولید و به هم پیوستگی نظام جهانی شرایطی را به وجود آورده است که دولت‌ها بسیاری از قوانین و مقررات مالی و سیاسی خود را متناسب و هماهنگ با سازمان‌ها، نهادهای مالی و سیاسی جهان تنظیم می‌کنند. این روزنه‌ها فرصتی در اختیار قدرت‌های جهانی برای حضور و نفوذ در ساختارهای اقتصادی و سیاسی سایر کشورها بخشیده است. تولید فضاهای ارتباطی زمینه یکپارچگی فضای جهانی و اعمال قدرت و نفوذ قدرت‌های جهانی را فراهم نموده است. قدرت غیر ساختاری نیز منجر به تولید فضاهای ارتباطی، ذهنی (ادراکی) و گفتمانی برای نظام جهانی گردیده است. تولید این فضاها نقش زیادی را برای نظام جهانی در جهت کنترل و سازماندهی فضا فراهم نموده است. در واقع نظام جهانی از طریق مکانیزم‌ها و عناصر متعددی از قبیل قدرت ساختاری و غیرساختاری مبادرت به سازماندهی سیاسی فضا می‌نماید که این عناصر از طریق شکل (۲) به نمایش گذاشته شده‌اند.

شکل ۲: عناصر ساختاری و غیرساختاری سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی



ترسیم از: (نگارندگان)

۱-۵- عناصر ساختاری سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی

روش‌های ساختاری، برای یکایک منابع انسانی قدرت، جایگاهی مشخص تعیین می‌کنند و با طبقه‌بندی این منابع و تعریف روابطی مشخص بین آنها، اقدام به سازماندهی می‌کنند (Nabavi, 2009: 168). ساختارها از جمله رویه‌های تکوینی و

تأسیسی می‌باشند که بر اساس قدرت شکل می‌گیرند و خود منجر به تولید فضا می‌گردند. سازمان‌ها نیز در برخی نوشته‌ها در شمار منابع قدرت معرفی شده است (Russell, 1990: 195-253). سازمان، در حقیقت روشی برای تجهیز و ترکیب منابع و تولید قدرت است (Nabavi, 2009: 168). به همین دلیل نهادها و سازمان‌ها و میزان نفوذ در ساختارهای آنان و تصویب قوانین توسط آنها از جمله عناصر سازماندهی سیاسی فضا محسوب می‌شوند. سازمان‌ها در مقیاس جهانی در زمینه سازماندهی فضاها چهارگانه دارای نقش می‌باشند. صدور مجوز قانونی برای حمله به یک کشور در راستای سازماندهی، کنترل و تصرف فضای مطلق به شمار می‌رود. صدور مجوز تحریم برای برخی کشورهای مخالف نظام جهانی در راستای سازماندهی فضای ارتباطی صورت می‌گیرد. صدور قطعنامه علیه منافع برخی کشورها در راستای سازماندهی فضای نسبی (ادراکی و ذهنی) صورت می‌گیرد. سازمان‌ها با ایجاد قوانین مکرر علیه برخی کشورها زمینه تولید گفتمان‌ها می‌شوند. گفتمان مبارزه با تروریسم و مبارزه با کشورهای محور شرارت حاصل قوانین مکرر علیه برخی کشورهای مخالف با نظام جهانی از جمله ایالات متحده آمریکا می‌باشد. موارد مذکور به بخشی از نقش سازمان‌ها در تولید فضا اشاره دارد. در حالی که نقش سازمان‌ها بسیار فراتر از موارد مذکور می‌باشد. قدرت قهرآمیز از آن جهت که زمینه تصرف سرزمین و یا تحریم و تنبیه که نتایج عینی و ملموس را در پی دارد جزو عوامل ساختاری و زیربنایی سازماندهی سیاسی فضا محسوب می‌شوند. در اینجا به تبیین انواع عناصر ساختاری تولیدکننده فضا اشاره می‌شود.

۵-۱-۱- قدرت ساختاری

قدرت ساختاری معطوف به ساختارها و روابط داخلی و تکوینی^۱ مقابل موقعیت‌های ساختاری است که ماهیت و هویت کشورها را تعیین و تعریف می‌کند. این نوع قدرت قابلیت‌ها و استعدادها ساختاری موقعیت‌ها یا سوژه‌ها را در رابطه مستقیم با یکدیگر و منافع وابسته به آن را تولید می‌کند که زمینه‌ساز و تعیین‌کننده کنش و رفتار بازیگران مختلف می‌باشد. قدرت ساختاری، ناظر به تعیین قابلیت‌ها، صلاحیت‌ها و منافع اجتماعی و سیاسی است. همچنین ساختار یک رابطه تکوینی و تاسیسی مستقیم و بی‌واسطه است که یک موقعیت، نقش و هویت تنها از طریق و به واسطه رابطه‌اش با موقعیت و منصب دیگر وجود خواهد داشت. به طوری که قابلیت‌ها و صلاحیت‌های اجتماعی سوژگی^۲ و منافع بازیگران مستقیماً توسط مناصب و موقعیت‌های اجتماعی که اشغال کرده‌اند تکوین و قوام می‌یابد.

قدرت ساختاری به عنوان یکی از عناصر رایج سازماندهی فضا در ژئوپلیتیک به چند طریق به تثبیت و تولید فضای مطلوب قدرت‌های موثر نظام جهانی کمک می‌کند. ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی در تکوین و تاسیس قدرت‌های جهانی به عنوان کانون و مرکز نظام جهانی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند و این موضوع بر فضای نسبی (ادراکی) و ارتباطی) سایر کشورها تأثیرگذار است. هویت‌یابی شکل‌گرفته معلول و برآیند دو دسته از عوامل و عناصر ساختاری است: نخست، روابط و مناسبات اجتماعی ناشی از تولید مادی منجر به تکوینی کشورهای مرکز و پیرامون می‌شود. در این روابط و موقعیت جهانی کشورهای مرکز امکان سازماندهی سیاسی و اعمال قدرت بر کشورهای پیرامون را می‌یابند. دوم، چون سرمایه‌داری، جهانی و فرا سرزمینی است، قدرت‌های جهانی جهت حفظ و گسترش آن در مقیاس جهانی باید سلطه و قدرت خود را توسعه دهند (Dehghani Firoozabadi, 2008: 160-161). ساختار نوین نظام جهانی از نظر سیاسی تحت فرمان قدرت‌های جهانی تشکیل دهنده نهادها و سازمان‌های جهانی و از نظر اقتصادی تحت سیطره شیوه سرمایه‌داری تولید می‌باشد. شیوه سرمایه‌داری^۳ تولید که آن نیز طبقاتی است و از طریق انباشت دائمی سرمایه شناخته می‌شود. منطق بازار بر

1- Constitutive

2- Subjectivity

3- Capitalist Mode

اساس تفکر اقتصادی حکم می‌کند و قیمت‌ها و دستمزدها از طریق مکانیسم‌های عرضه و تقاضا تعیین می‌شوند. این شیوه تولیدی است که اقتصاد نوین جهانی را تعریف می‌کند و به صورت سیستماتیک بر شیوه‌های پیشین غلبه کرده است (Zaki, 2013: 167). اقتصاد - جهانی سرمایه‌داری، نظامی است که از نظر اجتماعی بر اساس تقسیم‌محوری و یکپارچه کار ساختاریافته که اصل راهبر آن انباشت بی‌وقفه سرمایه است (Wallerstein, 2007: 212). نظام اقتصاد - جهانی اروپایی برای سلطه و استیلا بر سایر نظام‌ها و تک‌قطبی و انحصاری کردن جهان، توسعه و گسترش یافت (Jones & Others, 2004: 10-11). ساختار نظام نوین - جهانی زیر استیلاي انحصاری بازار جهانی است، ولی از چارچوب سیاسی چند کشوری برخوردار است (Zaki, 2013: 168). فرایند سازماندهی فضا در میان اقتصاد - جهانی عمل می‌کند، این فرایند همیشه در قالب سه لایه (مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون) وارد عمل می‌شود. دولت‌های جهانی که مرکز نظام جهانی را تشکیل می‌دهند از نظر قدرت ساختاری در رده بالای نظام جهانی به فعالیت می‌پردازند. این گونه کشورها از قدرت ساختاری بیشتری در نظام اقتصاد - جهانی برخوردارند. کشورهای مرکز مالکان شرکت‌های بین‌المللی و چندملیتی می‌باشند که برخی از این کشورها دارای سرمایه‌ای بیشتر از تعداد زیادی از کشورهای ملی می‌باشند. امری که می‌تواند قدرت ساختاری این گونه کشورها را در صحنه جهانی ارتقا دهد. تفاوت عمده کشورهای هسته با کشورهای پیرامون در تولید فضای نسبی، ارتباطی و گفتمانی توسط کشورهای هسته می‌باشد امری که کشورهای نیمه‌پیرامون فاقد آن محسوب می‌شوند.

قدرت ساختاری یکی از منابع مهم قدرت دولت‌ها در ایجاد سازمان‌های بین‌المللی می‌باشد. این منبع به اجزای خاصی از ساختار سازمان‌های بین‌المللی اشاره دارد که قدرت را به دولت‌های خاص یا گروهی از دولت‌ها و به ضرر سایرین تفویض می‌کند. این عناصر ساختاری می‌تواند نهادی و یا مندرج در معاهدات متضمن ایجاد سازمان باشد. همچنین این قدرت می‌تواند ناشی از عواملی همچون پرسنل و یا مقر سازمان باشد. یکی از بارزترین مثال‌ها برای این نوع منبع قدرت را می‌توان در ساختار حق وتوی شورای امنیت مشاهده نمود. این حق به شکل ساختاری قدرت بیشتری را به اعضای دائم نسبت به اعضای غیر دائم شورای امنیت می‌دهد (Barkin, 2016: 36). از دیگر عناصر ساختاری موثر در توزیع قدرت در نهادهای بین‌المللی می‌توان به مقر جغرافیایی و پرسنل سازمان بین‌المللی اشاره کرد (Gardner, 1980: 50). واقع شدن مقر مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد در خاک ایالات متحده قدرت زیادی به این کشور داده است.

سازمان‌های بین‌المللی دیگری نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز وجود دارند که در آنها نظام یک کشور یک رأی حاکم نیست. در صندوق بین‌المللی پول هر عضو دارای سهمیه‌ای است که بر حسب «حق برداشت مخصوص» عنوان می‌شود (IMF, 2001). این موضوع باعث می‌گردد که قدرت‌های دارای سهمیه بیشتر توانایی بیشتری جهات سازماندهی سیاسی فضای مطلوب و مورد نظر خود داشته باشند.

از دیگر عناصر ساختاری قدرت، ساختار بروکراتیک و تعاریف چندگانه از آن، قدرت ساختاری را به برخی دولت‌ها تفویض می‌کند. تاثیر این عناصر ساختاری بر قدرت نسبی دولت کمتر از ساختار رای‌گیری آشکار و روشن می‌باشد. دولت‌ها می‌توانند در مواقع خاص از تعاریف چندگانه موجود به نفع خود بهره‌برند (Barkin and DeSombre, 2000, 345). پرسنل یک سازمان بین‌المللی از دیگر عناصر ساختاری قدرت دولت‌ها در سازمان‌های می‌باشد. با توجه به تعداد افراد تحصیل‌کرده و متخصص در کشورهای توسعه یافته شانس آنها برای حضور در سازمان‌های بین‌المللی بیشتر است (Chwieroth, 2003: 50). آخرین منبع قدرت دولت‌ها در ایجاد و مدیریت سازمان‌های بین‌المللی ایدئولوژی می‌باشد. ایدئولوژی یک شکل از جلوه سوم قدرت است؛ تمرکز سازمان‌های بین‌المللی بر شیوه‌های غربی تجارت موجبات مشروعیت بخشیدن به سازمان‌هایی شده که بر اساس اقتصاد نولیبرالی فعالیت می‌کنند و در مقابل از سایر سازمان‌های اقتصادی سلب مشروعیت می‌کند (Barkin, 2016: 39).

بهره‌مندی از قدرت ساختاری جهانی یکی از توانایی‌های نظام جهانی در ایجاد مکانیزم‌های سازماندهی سیاسی فضا و تولید فضا محسوب می‌شود. هر چه یک دولت بیشتر در ساختارهای سازمانی فراملی حضور داشته باشد، از قدرت بالایی در امر سازماندهی سیاسی فضا و تولید فضای ارتباطی و گفتگویی در عرصه‌های مختلف در مقیاس جهانی برخوردار است.

۵-۱-۲- نهادسازی و قدرت نهادی^۱

بعد از شکل‌گیری ساخت سیاسی در هر مقیاس جغرافیایی اعم از جهانی تا محلی یکی از اساسی‌ترین اقدامات در زمینه سازماندهی سیاسی فضا، نهادسازی می‌باشد. مقیاس جهانی به عنوان یکی از مهم‌ترین مقیاس‌های تاثیرگذار جغرافیایی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. نهادسازی در هر مقیاس جغرافیایی وابسته به ساخت سیاسی آن مقیاس می‌باشد. در واقع ساخت سیاسی متناسب با سطح قدرت ساختاری خود دست به نهادسازی می‌زند.

منشأ انواع گوناگون نهادها به نخستین مراحل تاریخ بشر باز می‌گردد، در حالی که سازمان‌ها، دستاورد نسبتاً جدیدی هستند. دیدگاه‌های اولیه در مورد نهادها تاکید بیشتری بر ساختارهای تنظیمی و هنجاری داشتند. وبر (۱۹۶۸) بر ظهور «یک نظم قانونی» تاکید داشت، یعنی «نظامی از قواعد عقلایی که آگاهانه وضع شده‌اند» و از کنش از نظر ابزاری، عقلایی «حمایت می‌کند» (Weber, 1968: 24). پارسونز (۱۹۵۱) توجه زیادی به شرح گرایش‌های ارزشی و نظام‌های هنجاری که از ایجاد اشکال اجتماعی ابزاری‌تر و غیرشخصی‌تر حمایت می‌کنند، داشت (Parsons, 1951). می‌ر (۱۹۸۳) به شرح عناصر فرهنگی می‌پردازد که شالوده ایجاد سازمان‌های رسمی است و عبارتند از «اهداف تعریف‌پذیر»، «روابط یا فن‌آوری‌های وسیله - هدف که به صورت فرهنگی تعریف شده‌اند»، نگرشی که اشیاء و افراد را «منبع» محسوب می‌کند و فرض این‌که «فرمانروایی واحدی» وجود دارد و به کنش‌گران جمعی انسجام می‌بخشد (Meyher, 1983: 265-267). وجه مشترک همه این بحث‌ها این است که آنها برداشتی عقلایی‌شده از جهان را در بردارد. اهداف تعیین می‌شوند و سپس اصول قاعده‌مانندی برای تسلط بر فعالیت طراحی می‌گردند. عقلایی شدن مستلزم «ایجاد طرح‌های فرهنگی است که روابط وسیله-هدف را تعریف می‌کنند و نظام‌های کنترل فعالیت‌ها و کنش‌گران را استاندارد می‌نمایند» (Scott & Meyer, 1994: 3).

قدرت نهادی یکی از جلوه‌ها و تجلیات سازماندهی و کنترل غیر مستقیم شرایط کنش و رفتارهای دیگران و دستیابی به منابع کشورها از طریق استفاده از نهادهای رسمی و غیر رسمی در نظام جهانی است. به گونه‌ای که قدرت‌های جهانی با استفاده از قواعد، قوانین، ترتیبات و رویه‌هایی که این نهادها را تعیین و تعریف می‌کند، کنش‌ها یا عدم کنش و شرایط وجودی و فضای سیاسی و اجتماعی کشورهای کشورهای نیمه پیرامون و پیرامون را هدایت، محدود و مقید می‌سازد (Dehghani, Firoozabdi, 2008: 157).

عملکرد قدرت‌های جهانی در ایجاد و هدایت و سازماندهی نهادها و سازمان‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به منظور حفظ و افزایش منافع و گسترش ارزش‌های آنان، نمونه‌ای از چگونگی به کارگیری قدرت نهادی می‌باشد. نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به چند طریق به اعمال قدرت و تامین منافع قدرت‌های جهانی و نظام جهانی کمک می‌کنند: نخست، نهادهای بین‌المللی نوعی عدم تقارن توزیع منافع ایجاد می‌کنند که به نفع قدرت‌های جهانی و به ضرر کشورهای ضعیف‌تر می‌باشد. دوم، قدرت‌های جهانی از طریق تعریف و تثبیت قواعد و هنجارها در نهادهای بین‌المللی به ارجحیت‌ها و اولویت‌های کشورهای پیرامون و نیمه پیرامون شکل می‌دهند. به گونه‌ای که آنان ناخودآگاه و ناخواسته همان اهداف و ارجحیت‌هایی را مطالبه می‌کنند که قدرت‌های جهانی اراده کرده‌اند (Bacervich, 2002: 70).

پس از جنگ جهانی دوم هر قطب از نظام جهانی تلاش نمود تا نقش موثری در نهادسازی بر عهده داشته باشد. شکل‌گیری سازمان ملل پس از اتمام جنگ جهانی دوم گامی اساسی در راستای نهادسازی به شمار می‌آید. سازمان ملل خود به عنوان

¹ - Intitution Power

یک نهاد مادر نقشی اساسی در تاسیس و سازماندهی نهادها متناسب با ضرورت‌ها و نیازهای نظام جهانی داشته است. یکی از کارویژه‌های اساسی نهادهای فراملی نظارت و کنترل می‌باشد. در واقع سازمان‌های فراکشوری درصدد هستند تا بر برخی از جنبه‌های نظام جدید بین‌المللی و کشورهای موجود «از بالا» کنترل و نظارت داشته باشند (Jessop, 1990: 176). سازمان ملل حول شش «نهاد اصلی» و عمده سازماندهی می‌شود (Janeston, 2003: 181). که هر کدام از این نهادها به سازماندهی نظم مورد نظر نظام جهانی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد.

ارتباطات جهانی، بازارهای جهانی، تولید جهانی، پول‌های جهانی و تامین مالی (سرمایه‌گذاری) جهانی به عنوان فرایندهای فضا‌ساز که ناشی از مقیاس جهانی ایدئولوژی لیبرال سرمایه‌داری بودند، موجب ظهور سازمان‌های اقتصادی جهانی شده‌اند. برخی از این موسسه‌های فراقلمروی، دارای وظایف نظارتی‌اند و آنها را به درستی می‌توان موسسه‌های حکومت جهانی نامید. برای مثال، فعالیت‌های نهادهای سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت، بانک تسویه حساب بین‌المللی (BIS)^۱. و سایر اینگونه نهادها در سراسر دنیا گسترش یافته‌اند. این موسسه‌ها مجموعه وسیعی از ضوابط، مقررات و شیوه‌های فراج جهانی را در زمینه‌های گسترده از جمله استانداردهای فنی و به اصطلاح حقوق بشر جهانی تدوین و توصیه می‌کنند و به اجرا می‌گذارند (Mazrui, 1994: 185). نشانه‌ها و شکل‌بندی اقتصاد جهانی از درون ساختار اقتصادی جدیدی ظاهر می‌شود که مبتنی بر نقش نهادها و موسسه‌های قاعده‌ساز است. چنین موسسه‌هایی جدیدترین الگوی تقسیم کار بین‌المللی را در اواخر قرن بیستم سازماندهی کرده‌اند. از سوی دیگر می‌توان بر این موضوع تاکید داشت که اقتصاد جهانی، به شدت نامتقارن است (Mossalanejad, 2017: 11). برخی از بازیگرانی که در کشورهای جنوب فعالیت دارند، ناچارند تا روابط اقتصادی خود را با نهادهای مرکز و نیمه‌پیرامون گسترش دهند. چنین کشورهایی هیچ‌گونه نقش موثری در ایجاد قواعد نهادساز نخواهند داشت.

۵-۱-۳- قدرت قهرآمیز^۲

قدرت قهرآمیز یکی از راه‌های مسلم بر فضای مطلق و فیزیکی می‌باشد. امروزه برای سازماندهی سیاسی فضا و اعمال سلطه و تسلط بر دیگران از فن‌آوری‌های گوناگون قدرت استفاده می‌کنند. از این رو، اگر چه به کارگیری قدرت مولد^۳ یا چهره چهارم قدرت در کانون ژئوپلیتیک پست مدرن قرار دارد، ولی این به معنای منسوخ شدن اشکال و انواع دیگر قدرت نیست (Barnett and Duvall, 2005: 65). به طوری که حتی در صورت لزوم از قدرت نظامی و زور که نسبتاً در ژئوپلیتیک کلاسیک رایج بود نیز استفاده می‌شود. سیاست یکجانبه‌گرایی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر مبنی بر حمله به افغانستان و سپس اشغال عراق، بسیاری از نظریه‌پردازان و ناظران را بر آن داشته است تا این کشور را یک امپراتوری فرامدرن بشناسند. چون آمریکا از تمام توان، توانایی‌ها و قدرت اجبار و قهرآمیز خود برای اعمال سلطه و سازماندهی فضای مطلوب خود و حفظ برتری^۴ خود بر مناطق و کشورهای دیگر بهره می‌گیرد (Rosen, 2003: 50).

در طول تاریخ همواره یکی از مکانیزم‌های قهرآمیز در سازماندهی سیاسی فضا در سطح جهانی اشغال و تصرف سرزمین‌ها بوده است. کشورها و سیاستمداران از اشغال و تصرف سرزمین اهداف متعدد و متنوعی داشته‌اند. از مهم‌ترین اهداف قدرت‌های متخاصم و متجاوز دست‌یابی به سرزمین و منابع آن و یا سرکوب افراد و یا گروه‌های متمرد کشورهای همسایه

¹ - Bank for International Settlements

² - Compulsory

³ - Productive

⁴ - Supremacy

بوده است. کشورهای مهاجم پس از تصرف سرزمین و تنبیه افراد مخالف، ساخت سیاسی کشور تصرف شده را تغییر می-دادند. در طول تاریخ به موارد بی شماری از این گونه اقدامات برمی خوریم.

اسکندر مقدونی پس از فتح ایران و تخریب نمادهای همچون تخت جمشید حاکمیت این کشور را به یکی از جانشینان خود به نام سلوکوس سپرد. حکومت سلوکیان در حدود هشتاد سال بر ایران حکمرانی نمودند تا این که به واسطه اشکانیان از بین رفتند. چنگیزخان هدف خود از حمله به ایران را سرکوب و تنبیه قاتلان بازرگانان مغولی اعلام نمود. موضوعی که منجر به اشغال سرزمین ایران و تغییر ساخت سیاسی خوارزمشاهیان گردید. تصرف کویت توسط صدام حسین برای دستیابی به منابع انرژی و دستیابی به مزیت های جغرافیایی سرزمین کویت جهت رفع نیازهای راهبردی و جغرافیایی این کشور صورت گرفت. تصرف کشور عراق توسط کشورهای ائتلاف بین المللی به رهبری ایالات متحده برای تغییر ساخت سیاسی حاکم بر این کشور و دستیابی بیشتر و راحت تر به منابع انرژی این کشور بود. ساخت سیاسی کشور عراق پس از اشغال از یک ساخت متمرکز به ساخت فدرال تبدیل شده است و احتمال این که کشور مذکور در آینده ی نه چندان دور به چند کشور تبدیل گردد، وجود دارد. در گذشته الحاق سرزمین کشور تصرف شده به کشور تصرف کننده یکی از اصول بدیهی تجاوز سرزمینی به شمار می رفت. اما در قرن اخیر با توجه به استقلال مستعمرات و تغییر رویه شیوه تولید اقتصاد جهانی و تغییر رویکرد دسترسی به منابع و مواد خام رویکرد الحاق سرزمین ملغی گردیده است. هر چند که امروزه اشغال سرزمین نیز صورت می پذیرد ولی الحاق سرزمین تصرف شده به کشور تصرف کننده صورت نمی گیرد.

۵-۱-۴- هنجارسازی و قانون گذاری

با توجه به نقش برجسته قدرت های برتر نظام جهانی، در تأسیس نهادها، سازمان ها و رژیم های بین المللی و نقش این نهادها در سازماندهی فضا یکی از سازوکارهای سازماندهی سیاسی فضا در ژئوپلیتیک مدرن و پست مدرن، قانون گذاری و هنجارسازی در چارچوب ساختار نهادی می باشند. این نهادها که اکثرا محصول دوران سرد و ژئوپلیتیک ایدئولوژیک می-باشند و توسط قدرت های جهانی تأسیس و اداره می شوند. قدرت های جهانی با پرداخت اکثر هزینه این نهادها، نقش زیادی در تدوین و تصویب قوانین آنها نیز بر عهده دارند. در واقع پس از نهادسازی در مقیاس جهانی، این نهادها بر اساس کنوانسیون ها دست به ایجاد قوانین و مقررات می زنند قوانینی که با محوریت قدرت های جهانی صورت می گیرد و سایر کشورهای جهان ملزم به پیروی از این قوانین و مقررات می باشند در حالی که اگر این قوانین با منافع قدرت های جهانی در تضاد باشد، این قدرت ها از انجام قوانین مذکور در کشور خود، خودداری می نمایند.

در واقع نظام جهانی برای شکل دهی به اولویت جوامع به هنجارسازی در نهادهای بین المللی و تثبیت آنها می پردازند. به گونه ای که بر اثر استمرار این هنجارها ممکن است به قوانین و مقررات رفتاری در نظام بین الملل در آیند، هنجارهای بین-المللی که به قواعد رفتاری و بازی در روابط جهانی شکل می دهند به دو نوع تکوینی یا تأسیسی^۱ و تنظیمی^۲ تقسیم می شوند و هنجارهای تکوینی ناظر بر هویت سازی کشورها بوده و هنجارهای تنظیمی به شیوه رفتاری کشورها شکل می دهند (Dehghani Firoozabadi, 2008: 175-177). بنابراین، برای سازماندهی و کنترل سیاسی فضا، نظام جهانی در عصر فرا مدرن نیازمند هنجارها، قواعد و قوانینی است که به آن مشروعیت بخشد. از این رو، سازماندهی سیاسی توسط قدرت های جهانی مستلزم و متضمن نوعی طرح و تدبیر قانونی و حقوقی مخفی و پنهانی است که به صورت غیر مستقیم برای کشورها محدودیت رفتاری ایجاد می کند. لذا همان گونه که حکومت در جامعه داخلی بر مبنای با استناد به قانون به اعمال مشروع زور و قدرت می پردازد و اقتدار کسب می کند، در مقیاس جهانی نیز نظام جهانی در چارچوب موازین و مقررات حقوقی دست به سازماندهی و کنترل سیاسی فضا در کشورهای دیگر جهان می زنند و از طریق این قوانین دیگر کشورها را به انقیاد و تبعیت مشروع و می دارند. چون توسعه و گسترش نظام سیاسی اقتصادی سرمایه داری در سطح جهان بدون قواعد و مقررات آن

^۱- Constitutive Norm

^۲- Regulatives Norm

امکان‌پذیر نیست. لذا کشورها و ملت‌هایی که نظام‌های مذکور را می‌پذیرند، به ناچار قوانین و مقررات مربوط به آن را نیز باید پذیرا شوند. اما از آنجا که بسیاری از این کشورها فاقد این قواعد و قوانین هستند، معمولاً آنها را بدون توجه به بافت و مسیر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود آنها را در جامعه نشاء^۱ می‌زنند. از این رو، قوانین و قواعد به صورت یکی از زیرساخت‌های سازماندهی سیاسی در جهان امروز به شمار می‌رود.

از آنجایی که قدرت‌های جهانی در تصویب و تدوین حقوق و مقررات نقشی اساسی داشته‌اند، و مکانیزم‌های اجرای این قوانین نیز تحت نظارت آنها صورت می‌گیرد این قدرت‌ها ترتیبی را اتخاذ می‌کنند که کشورهای مستقل نتوانند سطح قدرت خود را ارتقاء دهند. یکی از مکانیسم‌های که باعث گردیده است تا تحرک عمودی کشورهای نیمه پیرامون و پیرامون به سطوح بالاتر قدرت تا حدود زیادی غیر ممکن به نظر برسد نقش قوانین و مقررات حاکم بر نظام جهانی می‌باشد. نحوه برخورد سیاسی با پرونده هسته‌ای ایران توسط قدرت‌های جهانی، خود حاکی از ایجاد و تثبیت یک عرف و هنجار بین‌المللی می‌باشد. بر اساس این هنجار و عرف بین‌الملل که با گذشت زمان به قانون تبدیل شده است، کشورهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی برای ارتقای سطح قدرت خود برای ورود به حلقه کشورهای مرکز با دشواری‌های هنجاری و عرفی بسیاری روبه‌رو هستند.

۵-۲- عناصر غیرساختاری سازماندهی سیاسی فضا در مقیاس جهانی

روش‌های غیرساختاری در تولید قدرت، به سازماندهی و سازمان در معنای رایج و مصطلح آن تکیه نمی‌کنند، بلکه از ویژگی‌های اجتماعی خاصی می‌جویند که موجب ایجاد رابطه‌ای مستقیم بین تولیدکنندگان قدرت و قدرت‌پذیران می‌شود. بر خلاف روش‌های ساختاری که برگرفته از ساختارها و متناسب با فضای مطلق دست به سازماندهی سیاسی فضا زده می‌شد. اما در روش‌های غیرساختاری، سازماندهی سیاسی فضا بیشتر بر اساس فضای نسبی (ادراکی، ذهنی) و فضای ارتباطی و گفتمانی صورت می‌پذیرد. زیرا در در سایه فضای ارتباطی و گفتمانی اعمال این سازماندهی امکان‌پذیر می‌باشد. توضیحات زیر می‌تواند توصیف بهتری درباره روش‌های غیرساختاری تولید قدرت ارائه نماید. نخست این‌که، این روش‌ها به جای استفاده از سازماندهی سازمانی، متوجه توده‌های عمومی مردم می‌باشند. هدف قدرت‌های بزرگ و جامعه هدف آنها اقلان افکار عمومی از طریق فضای ارتباطی و گفتمانی می‌باشد. دوم این‌که، در این روش‌ها، منابع انسانی در تولید قدرت جدای از قدرت‌پذیران نیستند، بلکه در واقع منابع انسانی مزبور را همان قدرت‌پذیران تشکیل می‌دهند. به عنوان مثال، تلاش‌های که مردم برخی از کشورها از قبیل اوکراین، گرجستان برای حاکم نمودن غرب‌گرایان در کشورهای خود انجام داده‌اند. هدف نخبگان سیاسی تبعیت از گفتمان‌های غربی و ادغام در ساختارهای غربی بوده است. سوم این‌که، عامل «محوری» یا همان ویژگی اجتماعی‌ای که عموم افراد بر گرد آن جمع می‌شوند، پایه و اساس روش‌های غیرساختاری را تشکیل می‌دهد. در این روش‌ها، تا زمانی که «عامل محوری» از قبیل هویت‌ها و گفتمان‌ها دارای ارزش و اعتبار عمومی است، تولید قدرت همچنان امکان‌پذیر بوده و ادامه می‌یابد، اما به محض تضعیف شدن اعتبار عمومی عنصر و عامل مزبور، تولید قدرت به ضعف گراییده و در نهایت متوقف خواهد شد. اگر گفتمان‌ها به ضد ارزش تبدیل شوند دیگر نمی‌توانند موجب تولید قدرت و سازماندهی سیاسی فضا شوند. چهارم این‌که، منشأ «عامل محوری»، ریشه در منابع تولید قدرت دارد در حقیقت همان منابع‌اند که یک مصداق خاص خود را به عنوان مبنای ایجاد یک روش غیرساختاری معرفی می‌کنند. این مصداق خاص، به وسیله کسب «ارزش و اعتبار عمومی»، موجب فراهم شدن روشی جدید در تولید قدرت غیرساختاری می‌شود. فرهنگ، دانش، گفتمان‌ها و هویت‌ها از جمله عناصری هستند که می‌توانند مصادیق مهم و برجسته‌ای برای اقبال و اعتبار عمومی گردند. و هر یک از آنها مبنای پایه‌ای برای ایجاد یک روش غیرساختاری در تولید قدرت قرار گیرند (Nabavi, 2009: 185). نظام جهانی از طریق سازوکارها و ابزارهای مختلفی به سازماندهی و اعمال قدرت غیرساختاری مبادرت می‌نماید. بعضی از مهم‌ترین ابزارها و سازوکارهای اعمال و سازماندهی قدرت مولد عبارت‌اند از: هویت‌سازی و غیریت‌سازی، گفتمان‌سازی و مشروع‌سازی.

^۱ - Transplanted

۵-۲-۱- هویت و غیریت‌سازی

یکی دیگر از سازوکارهای سازماندهی سیاسی قدرت در ژئوپلیتیک که ارتباط تنگاتنگی با گفتمان‌سازی دارد، هویت‌بخشی و غیریت‌سازی است. با توجه به قدرت سوژه و ابژه‌سازی گفتمان‌ها، هویت‌سازی و غیریت‌سازی یکی از مهم‌ترین کارکردهای آنها به شمار می‌رود. هدف از این اصل ساختن دو تا هویت برای خود و رقیب خود و یا دیگران می‌باشد. در واقع هویت به عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی، نوزاد عصر جدید، و به عنوان یک مفهوم علمی، از ساخته‌های تازه علوم اجتماعی است. یکی از پراکتیس‌های عمده ژئوپلیتیک در عرصه فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیکی هویت بر اساس فرض وجود «من» در برابر یک «دگر» مقابل بوده است. هویت برساخته ژئوپلیتیک در چهره نوین آن، ربطی وثیق با تولد سوژه دارد. ظهور و یا کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیکی در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت ایستاده‌های ویژه نه تنها ادعای پاسخگویی به کیستی و چیستی «من» را داشته بلکه خالق هویت ویژه برای «من» نیز بوده است.

خلق ژئوپلیتیکی «من» در عرصه فضا مبتنی بر پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این «من» ژئوپلیتیکی بدون وجود و یا فرض وجود «غیر من» معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیکی «ما که و چگونه هستیم؟» است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک «دگر» دیگری می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیکی چیزی جزء آنچه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و «کیستی» و «چیستی» خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست (Moradi & Afzali, 2013: 276). بی‌تردید، شناخت از خود و دیگری جز در پرتو یک فرایند «معناسازی» ممکن نمی‌شود. به تعبیر مانوئل کاستلز، هویت «فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند» است. به نظر وی، همان گونه که نقش‌ها، کار ویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (Tajik, 2004: 30). پس از جنگ جهانی دوم تفاوت‌های ایدئولوژیک رقابت‌های ژئوپلیتیکی و استراتژیکی را برای سازماندهی سیاسی در سطح جهان دامن زد و الگوی تقابل جدیدی را که به جنگ سرد معروف گردید شکل داد و عملاً جهان را به دو بخش سرمایه‌داری و کمونیسم - سوسیالیسم تقسیم کرد. آمریکا و شوروی تلاش کردند تا بر اساس ایدئولوژی خود دست به نفوذ و کنترل سایر کشورها و بازیگران آنها بپردازند. در چنین فضای رقابتی دوگانه جهت تصاحب فضاها، هر کس یا هر دولتی یا دوست بود یا دشمن. به عبارتی یا با «ما» بود یا با «آنها» و جایگاه و هویت هر کس یا دولت بر پایه مناسبات جنگ سرد تعریف می‌شد. دولت‌ها بازیگران مستقلی نبودند بلکه عاملین یا کارگزاران یکی از طرفین رقابت و تضاد بودند که می‌بایست مجری اهداف تجاری و سیاسی آن ابرقدرت باشند. سازمان‌ها و تشکیلات رسمی نظیر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در جبهه آمریکا و پیمان ورشو و شورای همکاری اقتصادی مشترک در جبهه شوروی به این تقابل و رویارویی رسمیت می‌دادند (Agnew, 1999: 107).

تبعات ایدئولوژیکی بر فضا باعث گردیده بود که از نظر جغرافیایی دو منطقه کاملاً متمایز و متفاوت بر روی نقشه جغرافیایی حاصل گردد. دیدگاه‌های سیاسی و نظریات سیاست‌مداران این مناطق جغرافیایی را تأیید می‌کرد. یکی از نظریات مهم در این دوره پرده آهنین بود. پرده آهنین به عنوان یکی از حصارهای نیرومند جغرافیایی در اروپای قاره‌ای توصیف شده است (Blacksell, 2010:15). این اصطلاح یک تقسیم‌بندی سیاسی پایداری را تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ م و ۱۹۹۰ م فراهم آورد. یکی از مسایل مهمی که فضای سیاست جهانی را در اواخر دهه ۱۹۹۰ تحت تأثیر خود قرار داد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که مهم‌ترین رقیب تهدید کننده دنیای غرب محسوب می‌گردید یک نوع خلا در ایدئولوژی تضاد شکل گرفت. اوج واقعی این تلاش غرب، زمانی است که هانتینگتون نسخه جدیدی را از ایدئولوژی تضاد برای سازماندهی سیاست جهانی با عنوان «جنگ تمدن‌ها» تجویز می‌کند (Huntington, 2002: 33, 109). بر همین اساس نخست با خلق گفتمان بنیادگرایی اسلامی، بنیادگرایان اسلامی را جایگزین شوروی نمود،

سپس کشورهای یاغی را به جای آن نشانند. اما پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ با پردازش گفتمان تروریسم، گروه‌های تروریستی و تروریست‌ها به صورت «دگر» آمریکا و غرب در آمدند. محور شرارت^۱ نمونه دیگری از هویت و غیریت‌سازی از سوی نظام جهانی به رهبری آمریکا در جهت سازماندهی و تقسیم فضا به صورت دو قطب خیر و شر می‌باشد. پس از یازده سپتامبر آمریکا و غرب خود را در تقابل با هویت اسلام قرار دادند هر چند که غرب مفهومی جغرافیایی دارد اما اسلام و مسلمانان دارای هویتی تمدنی و دینی می‌باشد.

۵-۲-۲- گفتمان‌سازی

در روند تاریخی مفهوم فضا افرادی از قبیل کاکس و هاروی به فضای گفتمانی اشاره نموده‌اند. فضای گفتمانی آخرین مرحله از روند تاریخی مفهوم فضا می‌باشد. توجه به قدرت و رابطه آن با گفتمان مساله‌ای کاملاً جدید محسوب می‌شود. به گونه‌ای که این مقوله همچون سایر مفاهیم امری گفتمانی تلقی شده که با این شرایط، بسته به گفتمان‌ها و تغییر آنها تحول می‌یابد. فوکو، کردار گفتمانی را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از قواعد بی‌نام و نشان تاریخی که در زمان و فضایی که دوران معینی را می‌سازد، و برای قلمرو اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و یا زبانی مشخص، همواره شرایط کارکرد بیانی را تعیین می‌کند (Foucault, 1972:117). نورمن فرکلاف با اتکا به مبانی بحث‌های فوکو، گفتمان را صرفاً بازتاب رابطه قدرت بیرون از آن نمی‌داند؛ بلکه برای گفتمان وجهی تاسیسی قائل است. گفتمان عرصه ظهور و بازتولید قدرت و در عین حال نقد و مقاومت در مقابل آن است. به علاوه از دیدگاه وی، گفتمان چنان نیست که مستقلاً و از طریق تحلیل ساختارهای یک متن قابل تحقیق باشد. گفتمان در منظومه تعاملات گفتمانی و در رابطه پیچیده با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است (Fairclough, 1991:43-75). گفتمان‌ها نوع و چگونگی نگرش افراد به مسائل را شکل می‌دهند. گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی عمل و فرایند بازنمایی فضایی است. به عبارت دیگر، گفتمان ژئوپلیتیکی نوعی قرائت و نگارش سیاست فضایی است. گفتمان ژئوپلیتیکی نقش محوری در کنترل و سازماندهی فضا و نظم ژئوپلیتیکی و پرکنیس فضایی دارد. جان اگنیو و استوارت کوربریج در کتاب کنترل فضا، گفتمان ژئوپلیتیکی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «گفتمان ژئوپلیتیکی نحوه نگارش و قرائت جغرافیای اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر اساس پراکتیس سیاست‌های اقتصادی و خارجی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی است (Agnew & Cobridge, 1995: 46). اتوا و اگنیو نیز گفتمان را به عنوان «مجموعه‌ای از منابع فرهنگی - اجتماعی که توسط مردم در تعبیر و تفسیر مقصود و مفهوم دنیایی آنها و اقدامات آنها استفاده شده است، به کار می‌برند. از نظر آنها گفتمان‌ها یک سخنرانی ساده یا متن یک بیانیه نیست بلکه قواعدی است که به وسیله آن سخنرانی یا نوشتن بیانیه‌ها هدفمند و معنادار می‌شود. مباحث و گفتمان‌ها، نوشتن، صحبت کردن، شنیدن و عمل کردن فرد را معنادار می‌کند. گفتمان‌ها مجموعه‌ای از توانایی‌ها و یک گروه از قواعد هستند، به گونه‌ای که خوانندگان، شنوندگان و سخنرانان و حضار را قادر سازند که آنچه را می‌شنوند و یا می‌خوانند، درک کنند و به آنها این توانایی را ارائه می‌کند تا کاملاً هدفمند و منظم مفهوم آنچه را می‌خوانند و می‌شنوند دریافت نمایند (OTuathail & Agnew, 1992: 192). در این باره، اتوا معتقد است، گفتمان-های ژئوپلیتیکی «قواعد برتری‌اند که به وسیله صاحب‌منصبان و رهبران در ساخت و بازنمایی سیاست‌های جهانی استفاده می‌شود (OTuathail, 2002: 607).

فراتر از این، گفتمان‌ها به عنوان یک نظام معنایی تکوینی عام و فراگیر، فرآیندها، رویه‌ها و روابط اجتماعی، هویت‌های اجتماعی، سوژه‌ها و ظرفیت‌های آنان را از طریق معنابخشی به آنها می‌آفرینند. این امر بدان معناست که گفتمان‌ها فقط به صورت ابزار و منبع قدرت توسط کشورها در روابط جهانی به کار نمی‌روند؛ بلکه خود تولید کننده قدرت بوده و کشورها را بر می‌سازند و آنان را قدرتمند می‌سازد. لذا همان‌گونه که فوکو بیان می‌دارد، کشورها تنها هدف قدرت قرار نمی‌گیرند، بلکه معلول و محصول آن نیز هستند؛ به گونه‌ای که گفتمان برای کلیه کشورها و بازیگران بین‌المللی به یک میزان مولد است؛ زیرا

¹ - Axis of evil

سوژگی انواع مختلف کشورها، هویت‌های متفاوت و حادث، رویه‌ها، حقوق، مسئولیت‌ها، تکالیف و ظرفیت و قابلیت‌های آنان تولید و تاسیس می‌کند (Barnett & Duvall, 2005: 56).

بنابراین، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای اعمال قدرت و سازماندهی فضا، گفتمان‌سازی است. چون گفتمان‌ها تولیدکنندگان خود را قادر می‌سازند تا از طریق سوژه و ابژه‌سازی از یک طرف خود را به عنوان صاحبان قدرت و صلاحیت، و از سوی دیگر، دیگران را به مثابه موضوعات قدرت تولید و بازتولید نمایند. برای مثال، گفتمان بین‌المللی توسعه و کارگزاری‌های وابسته به آن، سوژه و موضوعی تحت عنوان «جهان سوم» می‌آفریند که نیازمند توسعه و پیشرفت می‌باشد. به تبع آن «جهان اول» یا کشورهای توسعه یافته معنا یافته و خلق می‌شوند که وظیفه کمک به توسعه جهان سوم را بر عهده دارند. در نتیجه، با این هویت شناخته شده است که کشورها و بازیگران را قادر یا عاجز از نقش‌آفرینی در روابط بین‌الملل می‌گردند (Dubois, 1991: 20).

مهم‌ترین نتیجه پندار ژئوپلیتیکی در دوره‌های مختلف نظم ژئوپلیتیکی و همچنین دوره بی‌نظم ضد ژئوپلیتیک تقسیم‌بندی فضاها، جهانی بر اساس معیارهای ذهنی و گفتمان‌های سیاسی غالب است. در دوره بعد از جنگ سرد آمریکا با اقداماتی نظیر تحریم اقتصادی و حمله نظامی به کشورهای مختلف دولت‌ها و فضاها را بر اساس معیارهای حقوق بشر، آزادی و دموکراسی مورد نظر خود درجه‌بندی می‌کند و قوانین داخلی خود را با قوانین حاکم بر نظام بین‌الملل یکی می‌پندارد. جورج دبلیو بوش (پسر) در نطق رادیویی خود در ژانویه ۲۰۰۲ م. نوعی تقسیم‌بندی موهوم از ساختار و سیاست جهانی را تحت عنوان «محور شیطان»^۱ ارائه نمود. در محور شیطان کشورهای ایران، عراق و کره شمالی قرار دارند. در این طرح کشورهای دنیا با همان تقسیم‌بندی‌های که ریشه در رنسانس دارند (تقابل‌های دوتایی) بازنمایی شده‌اند. در این فراروایت، لنگرگاه ژئوپلیتیکی سیاست جهانی نوعی فهرست‌بندی کشورها را بر اساس همان استدلال‌های پیشین اما با زبان و گفتمانی جدید ارائه می‌دهد. چارچوب کلان این فهرست‌بندی تقابل دوتایی کشورهای سرکش^۲ / کشورهای رام است. کشورهای سرکش / رام تداعی همان ذهنیت قدیمی غرب نسبت به غیر غرب یعنی غیرتمدن / تمدن است. غرب تمدن و غیرغرب غیرتمدن است. در گفتمان ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد سرکش بودن بعضی از دولت‌ها با عقب افتادگی و سرشت سرکوب‌گرانه عناصر غیرفرهنگی و غیرتمدنی غیر غرب از دیدگاه غرب پیوند می‌خورد. فهرست‌بندی دولت‌ها تنها حق غیر زمانمند و ازلی غرب است. این غرب است که باید تعیین کند که در فهرست دولت‌های سرکش کدام کشورها قرار بگیرند. فاعل شناسنده همان سوژه متعالی یعنی غرب است. موضوع شناخت یا ابژه دانش نیز تمامی کشورهایی‌اند که همسو با منافع و سیاست ژئوپلیتیکی غرب نیستند. همسویی با سیاست غرب نوعی مدنیت و توسعه‌یافتگی و عدم همسویی نیز بربریت و عقب‌افتادگی است (Moradi & Afzali, 2013: 246-247).

۵-۲-۳- مشروع‌سازی

مشروع و طبیعی سازی آخرین مرحله از تلاش نظام جهانی برای شکل‌دهی به فضای مطلوب خود در سطح جهان می‌باشد. یکی از اقدامات نظام جهانی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود مشروعیت‌بخشی به اقدامات سازمانی و نهادی در سطح جهانی می‌باشد. زیرا نهادها و سازمان‌ها از طریق قانون‌گذاری و هنجارسازی می‌توانند مبادرت به سازماندهی فضا در کشورها نمایند. قدرت‌های جهانی با حضور در سازمان‌ها و وضع قوانین متناسب با منافع و اولویت‌های خود فضای جهانی را به نفع خود سازماندهی نمایند. وضع قانون عبور ترانزیت به جای عبور بی‌ضرر در تنگه‌های بین‌المللی و به شیوه غیر مستقیم با هدف کمک به تجارت جهانی یکی از صدها قوانین متناسب با منافع قدرت‌های جهانی می‌باشد. از آنجا که قدرت‌های جهانی

^۱ - Axis of Evil

^۲ - Rogue State

نسبت به نظام‌های ملی دارای حاکمیت نمی‌باشند در نتیجه از طریق وضع قوانین بین‌المللی رفتار سایر کشورها را محدود نموده و به حضور و نفوذ خود در سایر کشورها مشروعیت می‌بخشند.

و بر جزو اولین نظریه‌پردازان اجتماعی بود که به اهمیت محوری مشروعیت در زندگی اجتماعی توجه نشان داد. وی مطالعات نظری و تاریخی خود، توجه خاصی به اشکالی از کنش نشان داد که اعتقاد به وجود یک نظم مشروع آنها را هدایت می‌کند؛ منظور از نظم مشروع مجموعه‌ای از «الگوهای قابل تعیین» است که ارائه‌دهنده الگوهایی هستند که کنشگر آنها را «برای خود به نوعی الزامی یا عبرت‌انگیز» محسوب می‌کند (Weber, 1968: 31). پارسونز ۱۹۵۶ مفهوم مشروعیت را برای ارزیابی اهداف سازمانی به کار گرفت. سازمان‌ها، به عنوان خرده‌نظام‌های تخصصی ساختارهای اجتماعی بزرگتر، برای حصول اطمینان از این‌که اهدافشان با ارزش‌های اجتماعی وسیع‌تر سازگارند، تحت فشار هنجاری‌اند. تمرکز نظام ارزشی سازمان «باید بر مشروع ساختن این هدف از این نظر که دستیابی به آن برای نظام بزرگتر چه اهمیت کارکردی دارد، باشد» (Parsons, 1956: 21).

میر و ژوان (۱۹۷۷) کانون تمرکز خود را از اهداف سازمانی به جنبه‌های ساختاری و رویه‌ای سازمان‌ها تغییر دادند. آنها معتقد بودند واژگان ساختاری سازمان‌های مدرن از طریق دستورالعمل‌هایی که توسط محیط‌های نهادی عقلایی وسیع‌تر منتقل می‌شوند، هدایت می‌شود و منعکس کننده آنهاست. این ساختارها، بدون توجه به آثارشان بر نتایج، نشان‌دهنده عقلانیت‌اند. گزاره اصلی میر و ژوان این بود که «سازمان‌هایی که در محیط‌های نهادی بسیار گسترده وجود دارند و موفق می‌شوند با این محیط‌ها هم شکل شوند، مستقل از کارایی بهره‌ور خود، مشروعیت و منابع لازم برای بقا را به دست می‌آورند (Meyer & Rowan, 1977: 352). نونهادگرایان بر اهمیت تناسب اجتماعی یا به عبارتی کسب شکلی مشروع در یک محیط نهادی خاص تأکید کردند. دی‌ماجیوو پاول (۱۹۸۳) با توجه نشان دادن به سازوکارهای الزام‌آور، هنجاری و تقلیدی که «بدون آن‌که سازمان‌ها را لزوماً کارا تر کنند، آنها را به یکدیگر شبیه می‌سازند» (DeMaggio, 1983: 147).

دومین اقدام نظام جهانی در ژئوپلیتیک پست‌مدرن برای مشروعیت‌بخشی به سازماندهی سیاسی فضا در سطح جهان تولید گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی برای اعمال قدرت خود می‌باشد. چون گفتمان‌ها از طریق ایجاد «رژیم‌های حقیقت» و خاص و عملیاتی کردن آنها، بعضی از انواع وجود، هویت و رفتار سیاسی - اجتماعی مشروع و برخی دیگر نامشروع می‌شوند. به ویژه گفتمان‌ها سوژه‌هایی را که مشروعیت سخن گفتن و عمل کردن بر مبنای آن دارند تعریف می‌کنند. همچنین چگونگی برخورد و تعامل سوژه‌ها با ابژه‌های برساخته شده در قالب گفتمان‌ها نیز تعیین می‌گردد. از این رو، در گفتمان ژئوپلیتیک پست‌مدرن، نظام جهانی مبادرت به مشروعیت‌زایی اقدامات خود در سطح جهان می‌نماید. به تبع آن، قدرت‌های جهانی و مرکز، روابط قدرت خود را با کشورهای نیمه‌پیرامون و پیرامون را طبیعی می‌سازند، به گونه‌ای که هر گونه مقاومت و مخالفت با این مناسبات قدرت و ساختارهای سرکوب نامشروع و غیرطبیعی جلوه کند. نظام جهانی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات و رفتار خود در سطح جهان گفتمان‌های حقوق بشر، گفتمان دموکراسی و گفتمان مبارزه با تروریسم را به کار می‌گیرد. قدرت‌های جهانی خود را مأمور تامین امنیت و صلح نظام جهانی قلمداد می‌کنند و این موضوع را در قالب گفتمان طراحی و سازماندهی می‌کنند.

از آنجایی که قدرت‌های جهانی توانایی تولید و مشروعیت‌بخشی به گفتمان‌ها را دارند در نتیجه همواره یک فضای مطلوب را در سطح جهان جهت اعمال اقدامات خود به کار می‌گیرند، به نحوی آنها توانایی همراهی و همگامی سایر قدرت‌های جهانی را با خود در سطح جهان فراهم می‌کنند. گفتمان مبارزه با تروریسم به عنوان یک سوژه توانست زمینه ابژه‌سازی اشغال افغانستان و عراق را فراهم نماید. ایجاد فضای مبتنی بر مشروعیت توسط ایالات متحده در سطح جهان توانست بیشتر کشورهای نظام جهانی را برای تصرف این کشورها با خود همراه سازد. هدف نظام جهانی به رهبری ایالات متحده ایجاد مشروعیت‌زایی ساختاری، سازمانی و گفتمانی جهت اقدامات خود می‌باشد. در حالی که کشورهای پیرامون و نیمه‌پیرامون توانایی تولید گفتمان جهت مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود را در مقیاس ملی و جهانی ندارند. به عنوان مثال اشغال کویت

جهان بر عهده دارند. اما نهادها و سازمان‌ها و قوانینی که آنها تولید می‌کنند، نقش زیربنایی ایفاء می‌کنند. علاوه بر قدرت سخت، قدرت‌های نرم و هوشمند نیز برای تولید فضای ارتباطی و گفتگویی به کارگرفته می‌شوند. در واقع هدف نظام جهانی از به‌کارگیری قدرت نرم و هوشمند در کنار قدرت سخت افزایش برد این نظام در زمینه سازماندهی و کاهش تبعات منفی آن می‌باشد. نظام جهانی با سپردن بخشی از وظیفه تولید فضا به بازیگران عرصه جامعه مدنی و بخش خصوصی، درصدد کاهش نگاه رئالیستی و دولت‌محور به موضوع سازماندهی فضا و مشروعیت‌بخشی به قدرت‌های متکثر در صحنه جهانی جهت تولید فضا می‌باشد.

۷- نتیجه‌گیری

سازماندهی سیاسی فضا از جمله مباحث جغرافیای سیاسی محسوب می‌گردد. رویکرد حاکم بر مفهوم سازماندهی سیاسی فضا در سطح ملی ناظر بر دیدگاه‌های رئالیستی و دولت‌محور می‌باشد. دیدگاه مذکور اصالت را به دولت می‌دهد و نقش سایر مقیاس‌های جغرافیایی را در امر سازماندهی سیاسی فضا نادیده می‌انگارد. در دیدگاه رئالیستی محور سازماندهی سیاسی فضا،

فضای مطلق از جایگاه برجسته‌ای برخوردار می‌باشد. اما در دیدگاه‌های جدید شناخت‌باور، سازماندهی فضاهای نسبی، ارتباطی و گفتگویی نیز از اهمیت برخوردارند. امروزه صفحه نظام جهانی در پرتو فضاهای نسبی، ارتباطی و گفتگویی به یک-نوع درهم‌تنیدگی رسیده است به نحوی که افراد بسیاری از فضای جریان‌ها در مقابل فضای مکان‌ها صحبت به میان می‌آورند. این نوع نگاه‌ها به امر سازماندهی سیاسی فضا جان تازه‌ای بخشیده است. زیرا سازماندهی از فضای مطلق به فضاهای جریان-ها و ارتباطی و به مقیاس‌های فراملی کشیده می‌شود. بی‌شک قدرت نقشی اساسی در سازماندهی سیاسی فضا دارد. نه تنها قدرت سخت که برای تصرف فضاهای مطلق کاربرد داشت بلکه چهره‌های دوم، سوم و چهارم قدرت در سازماندهی فضاهای ارتباطی و گفتگویی دارای نقش گردیده‌اند. دامنه امر سازماندهی سیاسی به برد دامنه قدرت دارد. هر کجا که قدرت وجود داشته باشد، سازماندهی سیاسی فضا نیز می‌تواند وجود داشته باشد. عاملیت سازماندهی سیاسی فضا فقط محدود به مقیاس ملی نمی‌باشد. بلکه مقیاس‌های دیگر جغرافیایی نیز از آن جهت که تولیدکننده قدرت محسوب می‌گردند، می‌توانند با توجه به سطح قدرت خود دست به سازماندهی سیاسی فضا بزنند. یکی از مهم‌ترین مقیاس‌های جغرافیایی دخیل در سازماندهی سیاسی فضا مقیاس جهانی می‌باشد. مقیاس جهانی در قالب نظام جهانی از طریق ابزارها و فناوری‌های تولیدکننده قدرت مبادرت به سازماندهی سیاسی فضا می‌نماید. حضور در ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهانی، میزان تاثیرگذاری بر تاسیس نهادها و سازمان‌های جهانی، استفاده از قدرت سخت‌افزار و قهرآمیز جهت تصرف و کنترل فضا، توانایی تنبیه و تشویق واحدهای سیاسی مخالف و موافق، و توانایی تولید سوژه و تبدیل آن به ابژه از جمله اقدامات نظام جهانی برای سازماندهی و کنترل فضا در مقیاس جهانی می‌باشد. روند تاریخی سازماندهی سیاسی فضا توسط نظام جهانی در گذر زمان با توجه به گسترش فضاهای ارتباطی و گفتگویی و میزان ارتباطات و فناوری اطلاعات و سطح قدرت این نظام تغییر پیدا نموده است. پس از جنگ جهانی دوم و روند استعمارزدایی و استقلال واحدهای سیاسی شکل سازماندهی فضا تغییر پیدا کرد. تغییری از تسلط بر فضاهای مطلق صرف به فضاهای ارتباطی و گفتگویی حاصل گردید. این روند با تحولات یازده سپتامبر تشدید گردید. تصمیم‌سازی قدرت‌های جهانی و فاتح جنگ جهانی دوم جهت تاسیس سازمان ملل نقطه عطفی در سازماندهی سیاسی فضا محسوب می‌گردد. سازمان ملل و واحدهای تابع آن در مقیاس جهانی دست به سازماندهی سیاسی فضا می‌زنند. میزان حضور در ساختارهای سازمان ملل، میزان تاثیرگذاری و جهت‌دهی بر تصمیمات سیاسی این سازمان و سازمان‌های وابسته به آن و قدرت برخوردار از او جهت تنبیه واحدهای سیاسی جهانی از جمله سازوکارهای نظام جهانی جهت سازماندهی فضا می‌باشند. علاوه بر موارد فوق، نظام جهانی از طریق خلق سوژه و ابژه‌سازی و تولید قدرت مولد سعی در سازماندهی و کنترل فضاهای جهانی می‌نماید. قانون‌گذاری و هنجارسازی، گفتگوسازی، هویت‌سازی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات صورت گرفته شده در مقیاس جهانی نیز از جمله سازوکارهای نظام جهانی برای

سازماندهی فضا محسوب می‌گردد. در واقع نظام جهانی از طریق کاربرد چهار جلوه قدرت اقدام به سازماندهی سیاسی فضا می‌نماید. جلوه اول قدرت جلوه سخت‌افزاری قدرت می‌باشد که در سازماندهی سیاسی فضا زمینه اشغال فیزیکی سرزمین را فراهم می‌نماید یا نظام جهانی و یا قدرت‌های نظم‌دهنده جهانی از طریق تنبیه زمینه تغییر رفتار و یا ساخت سیاسی مورد نظر نظام جهانی را در سایر واحدهای سیاسی در سطح جهان فراهم می‌نمایند. نظام جهانی از طریق چهره دوم قدرت که قدرت غیرمستقیم یا رفتار جذب‌کننده قدرت نامیده می‌شود سعی در تشکیل ابزارهای واسطه‌ای از طریق نهادها و ارزش‌ها و فرهنگ می‌نماید. نهادها و موسسات جهانی با ایجاد مکانیزم‌های هنجارسازی و قانون‌گذاری اقدام به تغییر و تعدیل رفتار سایر کشورها به صورت ساختاری می‌نمایند. ایدئولوژی یک شکل از جلوه سوم قدرت می‌باشد که در سازماندهی سیاسی فضا در ژئوپلیتیک ایدئولوژیک زمینه تقسیم جهان به دو قطب جهانی را فراهم نمود. پرده آهنین نمود جغرافیایی بین فضای دوقطبی محسوب می‌شد. نظام جهانی با به‌کارگیری چهره چهارم قدرت از طریق هویت‌سازی و گفتمان‌سازی به مرزبندی میان خود و ایدئولوژی‌های رقیب پرداخته و این موضوع منجر به مرز دقیق هویتی و گفتمانی در فضا و بر روی محیط جغرافیا گردیده است. نظام جهانی از طریق گفتمان‌سازی و غیریت‌سازی زمینه مقابله و تهاجم با هویت‌های دیگر را برای خود مشروع‌سازی نموده است. اشغال عراق و افغانستان نمونه‌ای از سازماندهی فضا بر اساس گفتمان مبارزه با تروریسم و کشورهای شرور می‌باشد. نظام جهانی توانسته است از طریق مشروع‌سازی گفتمانی مبادرت به تشکیل ائتلاف بین‌المللی جهت مداخله، تجاوز و اشغال این سرزمین‌ها را برای خود فراهم نماید.

۸- ق‌دردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه تهران به خاطر فراهم آوردن امکان انجام پژوهش حاضر تشکر و قدردانی نمایند.

کتابنامه

1. Afrugh, Emad, 2017, Space and Society: Urban Space and Social Inequality, Tehran: Science Publishing. [In Persian].
2. Afzali, Rasoul and others. (2013) Geopolitical Discourse Analysis of the Modern State in the Political Management of space in Iran. International Journal of Geographic Society of Iran 11th year, No, 93. [In Persian].
3. Agnew, J. (2005), Sovereignty regimes: territoriality and state authority in contemporary world politics, Annals of the Association of American Geographers, 95(2): 437461.
4. Agnew, Jhon and Cobridge. (1995), Mastering Space, New York, Routledge.
5. Agnew, John. (1999). Geopolitics: re- visioning world Politics. London: Routledge.
6. Ahmadipour, Zahra, Mirashkarian, Yahya, Hokkard, Bernard (2014), Political organization of space, Geographical Quarterly, Environment, No. 12. [In Persian].
7. Ahmadypoor, Zahra and others. (2012). the political organization of space, National Geographical Organization Publication.
8. Atkinson, Dave, 2016, Cultural Geography: Critical Dictionary of Concepts, translated by Narges Khaledi Moghadam, Tehran: Tisa. [In Persian].
9. Bacervich, Andrew. (2002). American Empire: The Realities and Consequences of Us Diplomacy, Cambridge: Mass, Harvard University Press.
10. Barkin, S. (2016) International organization (Theories and institutions), Translators: Mostafa Entezar ahmahdi and Abdul Majid Saifi, Tehran: kavir. [In Persian].
11. Barkin, Samuel and DeSombre Elizabeth. (2000). Unilateralism and Multilateralism in International Fisheries Management, Global Governance 6: 339-360.
12. Barnett, Michael and Duvall, Raymond. (2005). Power in Internatinal Polities, Internatinal organization, Vol. 5a, No. 4.
13. Blacksell, Mark. (2010). Political Geography, Translation by: Mohammad Reza Hafeznia and others, Tehran: Entekhab Puplicsher. . [In Persian].

14. Castells, M. (1984). *Space and Society*. London: Citis in Transformation.
15. Chwioroth, Jeffrey. (2003), a Capital Idea: The Role of Neoliberalism in Liberalization of Finance in Emerging Markets, (Ph. D Thesis, and University of California at Santa Barbara).
16. Clout, H. and Hall, P. (2003) Jean Gottmann 1915- 1994, P. Brit. Acad., 120-215.
17. Dehghani, Firoozabadi, Seyed Jalal. (2008). Colonial Phoenix: Concepts and teccnologies of domination, Proceedings of the colonial conferences: Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian].
18. DiMaggio, Paul J. (1983). State Expansion and Organization Fields. Pp. 147-161 in *Organization Theory and Public Policy*, edited by Richard H. Hall and Robert E. Quinn. Beverly Hills, CA: Sage
19. Du Bois, Mare. (1991). the Governance of the Third World: A Foucauld; a Pers Pective on Power Relations in Development, Alternatives, and Vol. 16.
20. Fairclough. Norman, Norman. (1991). *Language and Powwer*, London and New York: Longman.
21. Foucault. M. (1972). *The Archaeology of Knowledge*, translated by A. M. Smith, New York.
22. Gardner, Richard. (1980). *Sterling- Dollar Diplomacy in Current Perspective: The Origins and the Prospects of Our Internatinal Economic Order* (New York: Columbia University Press).
23. Ghalibaf, Mohammadbagher and others. (2011). Oil revenues and distribution of political space power in Iran, *Geoplitic Quarterly*, Vol. 7, No. 2. [In Persian].
24. Ghorchi, Morteza, 2019, Confused Iran in Network Economy, *East newspaper*, No 3437. [In Persian].
25. Giddens, A. (1990). *Sociology*. New York: Polity Press.
26. Gottman, J. (1982). The Basic Problem Of Political Geography: The Organization Of Space And The Search For Stability, *Tijdschif voor economische en social geography*, 73: 340-349. *Politics: Insights and Evidence*, J. David Singer(Ed), New York.
27. Hafezienia, Mohammad Reza; Ghalibaf, Mohammad Bagher (2001), Spatial Distribution Strategy of Political Power in Iran through Local Development, *Quarterly Journal of Geographic Research*, No. 16. . [In Persian].
28. Hafeznia, M. R, (2011); *Principles and concepts of geopolitics*, Mashhad: Papoli Publications [In Persian].
29. Hafeznia, Mohammad Reza. (2002). the strategy of spatial distribution of political power in Iran through the development of local institutions, *Quarterly Geopolitical research*, No. 186. [In Persian].
30. Harold, Koontz & others (1993); *Principles of Management*. Translated by Mohammad Ali Tousi & others. Tehran: State Management Training Center [in Persian].
31. Harvey, D. (1976). *Social Justice in the City*. Boltimore: Basil Blackwell.
32. Hatami Nezhad, Hossein & Shoorcheh, Mahmood, 2013, *City and Critical Theory*, Tehran: Parham. [In Persian].
33. Heywood Andrew. (2001). *Politics*, Translated: Abdul Rahman Alam and Lida Kavousi, Tehran: Ney Publishing. . [In Persian].
34. Holloway, L. And Hubbard, P. (2001), *People and Place: The Extraordinary Geographies of Everyday Life*. Harlow, Prentice- Hall.
35. Huntington, Saumel. (2002). *The Clash of Civilization and the remaking of World Order*. Simon and Schuster.
36. International Monetary Fund. (2001). *Annuaal Report 2001*(Washington, Dc: IMF,), Appendix VII.
37. Janeston, R. J. and others. (2003). *Geographies of Global Change*, Tehran: A. I. R. G. High Course of War. . [In Persian].
38. Jessop, B. (1990) Regulation theories in retrospect and prospect. *Economy and Society*, 19, 2, 153-216.
39. Jones, M. and Jones, R. and Woods, M. (2004). *An Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics*, London and New York: Routledge.
40. Jones, Martin (2004) *Regional spaces, spaces of regionalism: territory, insurgent politics and the English question*. *Transactions of the Institute of British Geographers*.

41. Kaviani Rad, Morad and Azizi Kaveh, Ali, 2011, the role of spatial identity in the emergence of political action. Case Study, Tehran Revolution Square and Street, Journal of Applied Social Science Research, Vol. 17.No. 20, pp 151-167.
42. Kharazi, Raha, (2006); Cyber Diplomacy, Articles collection of Cyber Journalism, Tehran: The Science and Research Branch of the Islamic Azad University [In Persian].
43. Khashi,Gholam reza, 2011, Space Analysis as field Discourse, Iranian Social Studies Journal, Fifth period, No. 2. [In Persian].
44. Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space, Translated by Smith David Nicholson*. Oxford: Blackwell.
45. Lefebvre, Henri, 2017, Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre, Editors, Gonardena and others, Translators. Afshin Khakbaz and Mohammad Fazeli, Tehran: Tisa Publication. [In Persian].
46. Malmberg, T. (1980) Human Territoriality. Vol. 11, Mouton, New York, 31-35.
47. Massey, D. 1998, Power – geometric and the politics of space- time, Hetner lecture, Departemant of geography, University of Heidelberg, Heidelberg.
48. Mazrui, A. A. (1994) Global Apartheid: Structural and Overt, Alternatives vol. 19, No. 2.
49. Meyer, John W. (1983). Conclusion: Institutionalization and the Rationality of Formal Organizational Structure. Pp. 261-282 in Organizational Environments: Ritual and rationality, edited by John W. Meyer and W. Richard Scott. Beverly Hills, CA: Sage.
50. Meyer, John W. and Brian Rowan. (1977). Institutionalized Organizations: Formal Structure as Myth and Ceremony. American Journal of Sociology 83: 340-63.
51. Mirheydar, Dorreh and Hamidinia, Hossain. (2006). Comparison of Geopolitics and international relations in terms of methodology and concepts. Tehran: Geopolitical Quarterly, No. 3. [In Persian].
52. Mirzaei, Khalil. (2016). Qualitative Reserarching, Tehran, Fuzhan. [In Persian].
53. Moradi, Eskandar and Afzali, Rasoul. (2013). new thoughts in Geopolitics, Tehran: Zaiton sabz Press.
54. Morgenthau, Hans, (2000); Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace, Translate to Persian: Homeyra Moshir zade, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Press [In Persian].
55. Morgenthau, Hans. (1995); Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace, Translate to Persian: Homeyra Moshir zade, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Press [In Persian].
56. Mossalanejad, Abbas. (2017). Institutionalism and Globalization, Tehran: University of Tehran press. [In Persian].
57. Mousavi Shahidi, Seyyed Mehdi, (2015), Political organization of space on a regional scale (case study: Persian Gulf region), Master's thesis for political geography by Dr. Marjan Badiei of Osandahi, University of Tehran, Faculty of Geography. [In Persian].
58. Mousavi zare, syed Javad, and others. (2018), Survey and analyze the position of science and technology in the realm of hard power, soft power and smart power, Geopolitics Quarterly, Vol 13, No 3. [In Persian].
59. Murdoch, Jonathan, 2012, Post- Structuralist Geography: a guide to revolational space. Traslated by: Zahra Pishgahifard and Mosayeb GharehBeygi, Tehran: Zaiton sabz. [In Persian].
60. Murphy, A.B. (2000). Political organization of space in advanced placement human geograhphy. Journal of Geography, 99(3-4), 120-131.
61. Nabavi, Seyyed Abbass, (2009). Philosophy of power, Tehran, Samt. [In Persian].
62. Nossel, Suzanne, (2004); Smart Power, Foreign Affairs, Available at: www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2004-03-01/smart-power
63. Nye, Joseph S, (2004); Soft Power: The Means to Success in Wourld politics, New York: public Affairs.
64. Nye, Joseph S, (2008); Power in the Global information Age: From Realism to Globalization, New York: Routledge Press. . [In Persian].
65. Nye, Joseph, (2003); Soft Power, Translate to Persian: Mohammad Hoseyni Moghaddam, Rahbord Journal, Vol.10, No.29, pp.363-380 [In Persian].

66. OTuathail, G (2002), Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of The United States, response to the War Bosnia, Political Geography.
67. OTuathail, G and Agnew, J (1992), Geopolitic and Discourse: Practical Geopolitical Reasoning in American Foreign Policy. Political Geography, 11(2), 190 e204.
68. Parsons, Talcott. (1951). the Social System. New York: Free Press.
69. Parsons, Talcott. (1956). A Sociological Approach to the Theory of Social Stratification. Pp. 92-129 in Class. Status. And Power: A Reader in Social Stratification, edited by Reinhard Bendix and Seymour M. Lipset. Glenco, IL: Free Press.
70. Pourmousavi, Moses & others, (2009), Political organization of cultural and functional areas in Iran, Geopolitical Quarterly, Fourth Year, No. 3. [In Persian].
71. Raffestin, Claude (2012) Space, territory, and territoriality; Environment and Planning: Society and Space, Volume 30, Pages 121-141.
72. Rezaeian, Ali. (2007). Foundations of Organization and Management, Samt Publications.
73. Rosen, Stephen. (2003). An Empire: If you can keep it, The National Interest, Spring
74. Russell, Bertrand, (1990). Power. Translation by: Najaf Darya Bandari, Tehran: Khrazmi Publishers. [In Persian].
75. Sack, R (1986) Human Territoriality: Its Theory and History; Cambridge, Cambridge University Press.
76. Sack, R. (1980). *Conceptions of Space in Social Thought A Geographic Perspective*. London and Basingstoke: The Macmillan Press.
77. Scott, W. Richard and John W. Meyer, eds. (1994). Institutional Environment and Organizations: Structural Complexity and Individualism. Thosand Oaks, CA: Sage.
78. Shafiei, Massoumeh, Alikha. (2014). Space and power reproduction, study on gender segregation in Tehran, s Universities. Iranian Journal of cultural Research. Seventh period, No.1. [In Persian].
79. Shakoieh, Houssein, 2007, New Thought in the Philosophy of Geography, Vol.1, Ninth Edition, Institute of Geography and Cartography Geology. [In Persian].
80. Smelser, N. J & Baltes, P. B. (2001), Scale in Geography, (eds.) Internatinal Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences, Oxford: Pergamon Press.
81. Soja, E. (1996), Third space. Oxford, Blackwell's.
82. Soja, Edward (1971) the political organization of Space, Published by Association of American Geographers.
83. Tajik, Mohammadreza. (2004). Disciurse, antydiscourse and politics, Tehran: Institute for Human sciences Reseach and Development. [In Persian].
84. Taylor, 1982, Political Geography of the Twentieth Century, London: Belhaven Press, P. 330.
85. Taylor, Alastair (1975). A systems approach to the political organization of space, Social Science Information, university of albera, published by sage pub. 14.7.
86. Vaezi, Mahmoud & Ahadi, Afsaneh, (2010), Public diplomacy and foreign policy, Vol.1, Tehran: Publications of Center for Strategic Research [In Persian].
87. Wallerstein, Emmanuel. (2007). the intergovernmental Structure of the new global system. Translated by: Alireza tayeb. Publications office of political and international studies. [In Persian].
88. Weber, Max. (1968). Economy and Society: An Interpretive Sociology, 3 Vols. Edited by Guenther Roth and Claus Wittich. New York: Bedminister Press.
89. Wilson, Ernest J, (2008); Hard Power, Soft Power, Smart Power, The Annals Of the American Academy of political and social science, 616;(March 2008). Available at: <http://journals.sagepub.com/doi/abs/10.1177/0002716207312618?journalCode=anna>
90. Zaki, Yashar, and Valigholizadeh, Ali.2013, Spatial Scales in Political Geography, Tehran: University of Tehran press. [In Persian].
91. Zarghani, seyeyed Hadi, (2009); Introduction to National power, Tehran: Publications of Resarch Institute of Strategic Studies [In Persian].
92. Zohdi Goharpour, Mohammad. (2017). the emergence and transformation of the idea of territory in Iran. Thesis for Ph.D in political Geography. [In Persian].